

# از جورج تا جوکر!

□ ...

از جورج تا جوکر!  
جنبش اعتراضی بابت قتل «جورج فلوید» توسط افسر پلیس مینیاپولیس با سرعتی محسوس در حال گذار به «آشوبی جوکری» است!  
آرتور فلک در فیلم جوکر طبقه محروم و سرخورده‌ای را نمایندگی می‌کرد که در زیر مناسبات ناصواب سیستم سرمایه‌داری آمریکا روان‌نژندانه کلیت آن ساختار را با خشن‌ترین شکل ممکن به چالش کشید و تمام قد در مقابل آن ساختار شورید و شهر را شوراند.  
آشوب ناشی از قتل جورج فلوید در کنار واکنش‌های ناسنجیده ساختار قدرت در آمریکا بصورتی قهری و تبعی در حال خشن‌شدن و مخرب‌شدن و عصیانگری علیه طبقات مرفه و ساختار پول‌سالار آمریکا است.  
طنز ماجرا آنجاست که سال گذشته ترامپ در حاشیه اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل با اشاره به افزایش دادن تحریم‌های اقتصادی علیه ایران گفت:

«مشکلات در ایران شدت گرفته است. تورم در آنجا بالا است. بزودی در خیابان‌ها شورش اتفاق می‌افتد. مردم نمی‌توانند نان بخرند! پولشان بی‌ارزش شده. آنها مجبورند مذاکره کنند»  
و اکنون این شهرهای آمریکا است که شاهد شورش مردم و ۴۰ میلیون بیکار و حمله و تخریب و غارت مراکز خرید شهر توسط «جوکرهای عاصی شده» از وضعیت افتضاح اقتصادی و فضای ناسالم اجتماعی است.  
ظاهراً اکنون در آشوب آمریکا:  
جورج فلوید بهانه است. اصل نظام نشانه است!  
#داریوش\_سجادی  
#جوکر

---

## حق نفرت!

پاسخی به وزیر امور خارجه آمریکا  
بدنبال راه اندازی [تارنمایی](#) فارسی زبان توسط وزارت خارجه آمریکا  
برای مخاطب قرار دادن ایرانیان، کالین پاول وزیر خارجه وقت

آمریکا اقدام به ارائه پیامی در این تارنما خطاب به ایرانیان کرد. این پیام از جوانب مختلفی قابل ارزیابی است. «حق نفرت» عنوان متن فارسی یک ارزیابی مجمل از این پیام است که در غالب پاسخ به ایشان به رشته تحریر درآمده.

داریوش سجادی

پیام وزیر امور خارجه آمریکا به مردم ایران:

به تارنمای جدید فارسی زبان وزارت امور خارجه ایالات متحده خوش آمدید. ما خوشحالیم که فارسی را به سایر تارنماهایی که به زبانهای عربی، چینی، روسی، اسپانیایی، و فرانسوی در این سایت ارائه می شود اضافه کنیم. امیدواریم شما این تارنما را منبع خوبی برای اطلاعات درباره ایالات متحده و درباره سیاست آمریکا در قبال ایران بیابید.

اختلافات ما با مردم ایران نیست، بلکه تصمیمات دولت ایران در حمایت از تروریسم، تلاش در دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، و انکار حقوق بشر به مردم ایران است که مانع بهبودی روابط بین دو کشور می گردد.

در عمق سیاستهای ایالات متحده این اعتقاد راسخ وجود دارد که مردم سراسر جهان باید از آزادی بهره مند باشند. ایالات متحده خواهان ایرانی دموکراتیک، موفق، و جزئی از ترکیب اقتصاد جهانی است. من در انتظار روزی هستم که ایران جایگاه بحق خود را در خانواده ملتها بدست آورد. فرهنگهای ما می توانند نکات بسیاری به یکدیگر عرضه کنند.

تصاویر ایرانیانی که بلا فاصله با روشن کردن شمع بیاد قربانیان حملات تروریستی به ایالات متحده در 11 سپتامبر 2001 مراسم همدردی بجای آوردند عمیقاً ما را تحت تأثیر قرار داد. همانطوریکه پرزیدنت بوش روشن کرده است «دوستی بین مردم آمریکا و مردم ایران سابقه ای طولانی دارد. همچنان که مردم ایران به سوی آینده ای پیش می روند که به معنی آزادی بیشتر و استقبال از عقاید مختلف است، آنها دوست بهتری از ایالات متحده آمریکا نخواهند داشت.» امیدوارم به این تارنما به منزله نشانه ای از این دوستی بنگرید.

کالین ل. پاول

---

جناب آقای کالین پاول

مقام عالی وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا

پیام جنابعالی خطاب به مردم ایران برخوردار از نکاتی است که پرداختن به وجوهی از آن خالی از بهره نمی باشد.

جنابعالی در بخشی از فرمایشات خود ضمن اقرار بر وجود اختلافاتی میان دولت متبوعتان با دولت حاکم بر ایران اظهار داشته اید:

اختلافات ما با مردم ایران نیست، بلکه تصمیمات دولت ایران در حمایت از تروریسم، تلاش در دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، و انکار حقوق بشر به مردم ایران است که مانع بهبودی روابط بین دو کشور می گردد.

صرف نظر از صداقت یا عدم صداقت جنابعالی در ابراز دوستی کشورتان با مردم ایران قطعاً این حق را برای افکار عمومی قائل خواهید بود تا از خاستگاهی دموکراتیک اختلافات مطرح شده جنابعالی و دولت متبوعتان با جمهوری اسلامی ایران را مورد مناقشه قرار دهند.

جناب آقای پاول

طی تمام مدت روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران دولتهای مستقر در کاخ سفید اعم از جمهوریخواه و دمکرات بالاتفاق جمهوری اسلامی ایران را بدلیل مواضع نفی گرایانه اش نسبت به دولت اسرائیل و حمایت ایشان از خیزشهای آزادیخواهانه مسلمانان در فلسطین و دیگر نقاط خاور میانه متهم به حمایت از تروریسم و مساعدت نظامی به این خیزشها کرده و می کنید و جسورانه درصدد تحمیل پیوستن ایران به روند صلح اعراب و اسرائیل و بهبود عادی سازی مناسبات تهران با تل آویو بوده و هستید!

اجازه دهید پاسخگوئی به اتهام حمایت نظامی تهران از جنبشهای ضد اسرائیلی را به دولتمردان جمهوری اسلامی واگذار کرده و قطعاً مطلع هستید که حاکمان ایران صادقانه یا ناصادقانه همواره به انکار این ادعا پرداخته و به صراحت اعلام کرده اند که جنبشهای آزادیخواهانه را مصداقی از تروریسم نمی دانند که در مساعدت رساندن به آنها دچار خجلت و شرمساری باشند و مشکل اصلی خود را با شما در

استانداردهای دو گانه آمریکا در تعریف از تروریسم می دانند.

اما گذشته از مجادلات بین حکومتی شما با دولتمردان ایران آیا این حق را برای افکار بین الملل قائل هستید که باب این پرسش را از جنابعالی و هیئت حاکمه کاخ سفید مفتوح نمایند که جایگاه عشق و نفرت در پارادایم دموکراسی بعنوان منظومه ای توجیهی - رفتاری کجا قرار دارد؟!

جناب آقای پاول

بعد از پنجاه سال اعمال سیاستهای نژاد پرستانه و جنایتهای شرم آور دولت اسرائیل نسبت به مسلمانان که متأسفانه کشور متبوع شما با داعیه ابرقدرتی و مهد آزادیخواهی به حمایت یکجانبه از این سلوک نامتعارف پرداخته است! اینک ضمن قبول ادعای شما مبنی برآنکه «در عمق سیاستهای ایالات متحده این اعتقاد راسخ وجود دارد که مردم سراسر جهان باید از آزادی بهره مند باشند» آیا بنیانهای دموکراسی و آزادی خواهانه کشور شما حق تحفظ نفرت از اسرائیل را برای مسلمانان که ایران نیز بخشی از آنرا تشکیل می دهد برسمیت میشناسد؟!

جناب آقای پاول

متأسفانه میزان حمایت کور و جانبدارانه جمیع دولت های ایالات متحده آمریکا از دولت اسرائیل به حدی افزایش یافته که عملاً دستگاه سیاستگذاری کاخ سفید را در یک پروسه تاریخی پنجاه ساله مبدل به ابزاری در خدمت مطامع و منویات دولت تل آویو کرده است.

عالیجناب

چنانچه استحضار دارید طی دو دهه گذشته جمعیتی بالغ بر 500 هزار نفر از هموطنان ایرانی اینجانب کشور جنابعالی را جهت سکونت برگزیده اند و بالغ بر هشتاد درصد این جمعیت به نیت برخورداری از حقوق و مزایای یک شهروند آمریکائی و قرار گرفتن در چتر حمایتی دولت معظم و ابرقدرت ایالات متحده آمریکا با خلع تابعیت نسبی ، تابعیت شهروندی آمریکائی را برگزیده اند!

اکنون آیا جنابعالی که در پیام خود اذعان داشته اید « دوستی بین مردم آمریکا و مردم ایران سابقه ای طولانی دارد» میتوانید این ادعا را داشته باشید که در دفاع از حقوق آن بخش از ایرانیان به

تابعیت کشور شما درآمده قائل به تبعیضی میان ایشان با دیگر شهروندان آمریکائی نیستید؟

اگر ابتدا بتوانید این ادعا را اثبات نمائید آنگاه این اجازه را خواهید داشت که خود را در مقام استیفای حقوق شهروندی ایرانیان در داخل خاک کشورشان قرار دهید.

جناب آقای پاول

سال گذشته یک نفر از همین ایرانیان به تابعیت کشور شما درآمده با اطمینان خاطر از آنکه تابعیت آمریکائیش این ضمانت را به وی داده که در خارج از کشور هر مشکلی برای وی پیش بیاید دولت ایالات متحده به دفاع از وی برخواهد خاست در کسوت رقصنده گری! با اخذ ویزای ایران به تهران رفت و در آنجا به اتهام رانندگی و فساد بازداشت و محاکمه شد! اما علی رغم توقع وی و دیگر آمریکائیان ایرانی تبار، دولت متبوع جنابعالی کمترین التفاتی به ایشان به عنوان شهروند آمریکا نکرد! این در حالیست که سه سال پیش که چند شهروند یهودی ایرانی و نه آمریکائی که در یکی از شهرهای ایران به اتهام جاسوسی برای دولت اسرائیل بازداشت و محاکمه شدند دولت ایالات متحده در راستای دفاع از این شهروندان ایرانی! آنچنان شهرآشوبی در سطح جهان به راه انداخت که اعجاب همه خردورزان جهان را به همراه آورد!

جناب آقای پاول!

در نظام بین الملل هر اندازه که یک کشور از قدرت بیشتری برخوردار باشد متقابلاً بر میزان مسئولیتهای بین المللی اش نیز افزوده می شود. حداقل توقع بین المللی از ایالات متحده ای که طلایه دار آزادیخواهی و دموکراسی در نظام بین الملل بوده و هست برخورد مسئولانه و عادلانه با بحران خاور میانه می باشد. توقعی که هیچوقت عملی نشد!

جناب آقای پاول!

رئیس دولت متبوع جنابعالی، آقای جورج بوش بعد از حادثه تاسف بار یازدهم سپتامبر سال 2001 در نیویورک و واشنگتن طی نطق خود در کنگره سوال حاذقانه ای را مطرح کردند مبنی بر این مضمون که:

«امروز مردم آمریکا از ما می پرسند تروریستها چرا از ما متنفرند و نسبت به ما دست به چنین اعمالی می زنند؟»

هر چند طرح این سوال بسیار حاذقانه بود اما متأسفانه پاسخی که رئیس‌جمهور آمریکا در همان سخنرانی به این پرسش داد برخوردار از کمترین بهره هوشی بود! پرسشی که چنانچه با پاسخی منبعث از واقع بینی و دوراندیشی و درایت مواجه می‌شد شاید می‌توانست ترسیم‌کننده افق امیدوارکننده‌ای در روند صلح در خاورمیانه شود.

اما متأسفانه رئیس‌دولت جنابعالی با پاسخ اعجاب‌آور خود افکار عمومی و بخصوص مسلمانان را مواجه با بهت و حیرتی عمیق از کژاندیشی و ناپختگی رئیس‌جمهور قدرتمندترین کشور در جهان پیچیده سیاست کرد:

«آنها دشمن آزادی ما هستند»!!!

عالیجناب!

موجب کمال امتنان و مزید تشکر است تا از قول مسلمانان به رئیس‌جمهورمنتخب تان بفرمائید که مسلمانان کمترین چشمداشتی به آزادی مردم آمریکا نداشته و ندارند. آنچه که منجر به آن شده تا ایالات متحده آمریکا که در پایان جنگ جهانی دوم بعنوان محبوب‌ترین کشور و سمبل آزادیخواهی نزد قاطبه ملت‌های جهان و مسلمانان شناخته می‌شد، اینک به این درجه از حسیض نفرت و انزجار نزد مسلمانان برسد که از بطن چنین نفرت کوری رفتارهای تروریستی غیر قابل دفاعی همچون حادثه یازدهم سپتامبر بروز کند، یکجانبه‌گرایی و اعمال سیاست‌های جانبدارانه، ناعادلانه و غیرمتعارف کاخ سفید از اعمال و رفتار جنایتکارانه دولت تل‌آویو بوده است!

جناب آقای پاول

در چنین فضای ناعادلانه و خشونت‌باری که دولت اسرائیل به پشتوانه حمایت‌های کاخ سفید برای مسلمانان فراهم کرده آیا این حداقل حق را برای مسلمانان برسمیت نمی‌خواهید بشناسید که ایشان از این دولت جنایتکار و خونریز متنفر باشند؟! یا آنکه بنیانهای دموکراسی حق عشق و نفرت را نیز مصادره بمطلوب می‌کند!

جناب آقای پاول

آیا جمهوری اسلامی ایران این اجازه را دارد تا در عین برسمیت نشناختن دولت اسرائیل از ایشان متنفر باشد یا آنکه مقتضای سیاست‌های خاورمیانه‌ای دولت جنابعالی که بشدت آغشته به نفوذ لابی صهیونیسم است در صدد حُقنه عشق ورزیدن تحمیلی به اسرائیل به

دولتمردان و مردم ایران و چه بسا دیگر مسلمانان است؟!

جناب آقای پاول

برای عشق ورزیدن صدها دلیل می تواند موجود باشد، اما برای نفرت ورزیدن تنها یک دلیل هم کفایت می کند!

اکنون پرسش اینجانب بعنوان یک شهروند ایرانی از جنابعالی که سالهاست دولت کشور اینجانب را تحت فشار قرار داده تا ایشان را متقاعد و یا مجبور به عشق ورزیدن به دولت نژاد پرست اسرائیل نمائید آنست که:

در جهان آزاد و دمکراتیک وعده داده شده شما چگونه می توان مالک احساسات خود بود؟

آیا قرار است در این جهان آزاد، خشم و مهر خود را نیز در ذیل تیول مبانی لیبرال دمکراسی آمریکائی قرار داده و مطابق با خواست و منافع ایشان اشگ ریخته و لبخند بزنیم؟!

آیا دنیای دمکراسی قرار است مسلمانان را از یگانه حق باقیمانده شان هم مسلوب الاختیار کند؟

جناب آقای پاول

شما قطعاً این فراز از سخنان تاریخی و ماندگار نلسون ماندلا را بیاد دارید که بعد از سالها تحمل رنج زندان و شکنجه نظام آپارتاید آفریقای جنوبی در فردای پیروزی مبارزاتش گفت:

نمی توانم فراموش کنم اما می بخشم. در عین حال اجازه دهید به استحضارتان برسانم که ما ایرانیان نیز قائل به این آموزه اخلاقی هستیم که « لذتی که در عفو است در انتقام نیست» اما این منافاتی با حق دیگر انسان که نبخشیدن و کین ورزیدن هست، نمی باشد.

امروز چنانچه مسلمانان نمی توانند تضییع حقوق مسلم انسانی خود توسط دولت اسرائیل را که مستظهر به حمایت‌های گسترده دولت شما می باشد، ببخشند و عملاً محروم از لذت عفو بردن از چنین بخشایشی شده اند، نباید بر ایشان خرده گرفت.

جناب آقای پاول

وجود چنین کینه ای را نه بمعنای سیاه دلی و تیره اندیشی مسلمانان

تعبیر کنید و نه آنرا به حساب جنگ طلبی و خشونت ورزی مسلمانان بگذارید. مسلمانان برای تحفظ بغض و کینه خود از اسرائیل نه یک دلیل بلکه صدها دلیل را در پیشینه تاریخی خود اندوخته دارند.

جناب آقای پاول

اسلام به ذات خود نه دین جنگ طلبی است و نه داعیه صلح طلبی دارد!

اینجانب بیش از این نیز در فردای عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر خطاب به سیاستگذاران دنیای غرب تصریح داشته بودم که «اگر آقایان بوش و بلر تنها یکبار به قرآن مسلمانان رجوع کرده و آیات آنرا تنها روخوانی می کردند متوجه می شدند که اسلام دینی صلح طلب نیست! همانطور که دینی جنگ طلب نیز نیست. آنچه که جوهر اسلام را از دیگر ادیان متمایز کرده ذات حق طلب و عدالت خواهانه آنست که در کتاب مرجع ایشان با صریح ترین آیات بر آن تاکید شده است. جوهر حق طلب و عدالت خواه اسلام به مسلمانان این امکان و ظرفیت را داده و می دهد تا چنانچه خود تشخیص دهند برای تحقق حق و عدالت عمیق ترین صلح نامه ها را با دشمنانشان منعقد نمایند همانطور که پیغمبر اسلام در حدیثیه صلح نامه تاریخی خود با دشمنان جامعه نوپای اسلامی را امضاء کرد و به همان میزان نیز از آن درجه استعداد و انگیزه برخوردارند تا برای تحقق حق و عدالت تن به جنگ با دشمنانشان بدهند، همانطور که بعد از نقض صلح نامه حدیثیه توسط جبهه کفار، پیغمبر اسلام دست به لشکر کشی گسترده به سوی دشمنان جامعه اسلامی زد»

جناب آقای پاول

سهم و تعهد ایرانیان از عدالت خواهی مستتر در ذات اسلام بواسطه برخورداری از فرهنگ تشیع و اسطوره ظلم ستیزی همچون «حسین بن علی» سومین رهبر مذهبی ایشان بمراتب بیشتر و پیشتر از دیگر فرق اسلامی است. برخورداری از چنین استحکامات دین ورزانه ای است که ایرانیان را در صف اول مبارزه اعتقادی با ستمگری جمعی مدعی پیروی از آموزه های موسی کلیم الله در سرزمین های اشغالی فلسطین کرده است.

اما نه جناب عالی و نه هیچ شخص و سازمان و تشکل دیگری هرگز حق آنرا ندارد که این پیشآهنگی اعتقادی را به معنای یهود ستیزی ایرانیان تعبیر کند. جامعه مسلمان ایران افتخار آنرا دارد که سالها با صلح و دوستی و مؤانست، همزیستی مسالمت آمیزی با هم وطنان یهودی خود داشته است.



همچنانکه همان فرهنگ و استحکامات دین ورزانه ایرانی اجازه آنرا به هیچکس نمی دهد تا تعین و تعریف کننده نوع و میزان بغض و نفرت ایشان از ظالمین و ستمگران باشد.

جناب آقای پاول

جنابعالی در بخش دیگری از پیامتان خطاب به ایرانیان و مطابق معمول با استناد به راه اندازی نیروگاه اتمی بوشهر، تلاش دولت ایران در دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی را منشاء اختلاف دولت متبوع خود با جمهوری اسلامی ایران ذکر کرده اید.

اکنون جامعه ایرانی حق این پرسش را برای خود محفوظ می دارد که در منطق دولتمردان کاخ سفید برخورداری از سلاح های کشتار جمعی بالذات مذموم است یا بالعرض؟!

صادقانه به این پرسش پاسخ دهید که چنانچه رژیم پهلوی که علی الظاهر الگوهای رفتاریش هم پوشی کاملی با آموزه ها و جهتگیریهای سیاسی ایالات متحده را داشت در سال 79 ساقط نمی شد، اکنون جنابعالی و دیگر دولتمردان کاخ سفید اینچنین دغدغه برخورداری ایران از سلاح های کشتار جمعی را داشتید؟!

طبعاً با توجه به برخورداری تعداد قابل توجهی از کشورهای جهان از سلاح های اتمی از جمله دولت متبوع جنابعالی و دو کشور متحدتان اسرائیل و پاکستان نمی توانید مدعی مذمت ذاتی برخورداری از سلاح اتمی باشید!

لذا مشکل اصلی جنابعالی و دیگر دولتمردان ایالات متحده را باید در نوع جهتگیری سیاسی نا همسوی جمهوری اسلامی ایران با منویات کاخ سفید در منطقه جستجو کرد.

راستی جمهوری اسلامی در چه صورتی می تواند از حق برخورداری از سلاح اتمی بهره مند شود؟ هر چند دولتمردان جمهوری اسلامی همواره در مواجهه با اتهام تلاش جهت برخورداری از سلاح اتمی خجولانه تنها مدعی استفاده صرف از انرژی اتمی برای کشور خود شده اند اما اینجانب در مقام یک شهروند این حق را برای کشور خود قائل بوده و هستم تا فارغ از اعمال فشارهای خارجی اهتمام خود را صرف برخورداری از سلاح اتمی همانند دیگر کشورهای جهان بعنوان سلاحی تدافعی و بازدارنده مصروف دارد.

جناب آقای پاول

لشگرکشی اخیر شما به منطقه خاورمیانه و تهاجم نظامی تان به عراق که با دهان کجی و بی اعتنائی گستاخانه ای به سازمان ملل متحد صورت گرفت کند ذهن ترین انسانها را به این نتیجه اجتناب ناپذیر می رساند که تنها راه ایمن ماندن در مقابل هژمونی میلیتاریستی ارتش ایالات متحده آمریکا، دافعه نظامی داشتن در حد و اندازه های معقول جهت منصرف کردن دولت متبوع جنابعالی از طمع ورزی نسبت به منابع موجود در منطقه است.

امیدوارم توقع آنرا نداشته باشید ادعاهای عوامفربانه دستگاه دیپلماسی کاخ سفید مبنی بر انگیزه دمکراسی خواهانه و انساندوستانه ارتش آمریکا در لشگرکشی به عراق مورد قبول جامعه خردورز ایرانی قرار گرفته باشد.

البته جامعه خردورز ایرانی هرگز اصرار و توقع آنرا نداشته و ندارد که دولتمردان کاخ سفید امیال و منویات هژمونیک خود در تهاجم به عراق بمنظور تسلط بر گلوگاه انرژی اروپا را صراحتاً در افکار عمومی بیان نمایند اما در همان سطح هم از ایشان توقع دارند تا اجازه داشته باشند مهمات تبلیغاتی دستگاه دیپلماسی کاخ سفید را تنها تحمل شنیداری کنند!

جناب آقای پاول

جنابعالی در پیام خود خبر داده اید که اقدام ایرانیانی که (در داخل ایران) بلافاصله با روشن کردن شمع بیاد قربانیان حملات تروریستی به ایالات متحده در 11 سپتامبر 2001 مراسم همدردی بجای آوردند دولتمردان کاخ سفید را عمیقاً تحت تاثیر قرار داده است.

عالیجناب اینجانب اطمینان دارم که ابراز هم دردی ایرانیان نسبت به قربانیان حملات تروریستی یازدهم سپتامبر از جانب مردم و دولت آمریکا به حساب انساندوستی و غنا و تمول فرهنگ و تمدن ایرانی گذاشته خواهد شد اما اجازه بدهید در همین جا نیز پاسخ به این سوال را از جنابعالی مطالبه کنم که چرا در حافظه تاریخی مردم ایران چنین رویکرد انساندوستانه ای از کشور شما وجود ندارد؟

مردم ایران آنروزی که دولت مشروع و محبوبشان توسط کودتای عوامل CIA در 28 مرداد 32 ساقط شد، کمترین نشانی از تاثر و استمالت نزد دولت و ملت آمریکا ندیدند!

مردم ایران هرگز بیاد نمی آورند، آنروزی که پیکرهم وطنانشان بر فراز آبهای خلیج فارس با شلیک موشک ناو هواپیمابر وینسنس تکه تکه شد، شمعی در شهرهای آمریکا به نشانه ابراز هم دردی روشن شده باشد!

جناب آقای پاول

متأسفانه ادعای جنابعالی که به نقل از پرزیدنت بوش اظهار داشته اید « دوستی بین مردم آمریکا و مردم ایران سابقه ای طولانی دارد» مبیّن قلت بضاعت سواد تاریخی رئیس جمهور ایالات متحده لااقل در حوزه مناسبات با ایران است.

صرف نظر از یک مقطع کوتاه که مردم ایران شاهد خدمات صادقانه دکتر میلسپو و مورگان شوستر در ایرانیه قبل از جنگ جهانی دوم بودند ، متأسفانه در تمامی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم که دنیا شاهد کنار گذاشتن دکترین مونروئه و ورود آمریکا به عرصه بین الملل شد لااقل حافظه تاریخی مردم ایران کمترین نشانه ای از سنوات دوستی و یا حسن نیت آمریکا در قبال مسائل مبتلابه ایران در خود نگنجانده.

اگر تحمیل و حمایت همه جانبه از حکومت دیکتاتوری پهلوی به بهانه مقابله با خطر سرخ و چشم پوشی نسبت به تمامی رفتارهای غیر دمکراتیک و مستبدانه این حکومت را رئیس جمهور ایالات متحده دوستی بین مردم آمریکا و ایران تلقی می کنند، باید میانی دوستی در فرهنگ آمریکائی را مورد مناقشه و بازبینی قرار داد!

راستی! اخذ حق توحش از حکومت پهلوی بواسطه حضور مستشاران و کارگزاران کشور جنابعالی در ایران را ایرانیان باید بمعنای دوستی بین دو کشور تلقی نمایند؟! اظهارات گاسپار واینبرگر مبنی بر وحشی خواندن ملت ایران و لزوم ریشه کن کردن این ملت را چه عنوانی باید نهاد؟

جناب آقای پاول

در اینجا اجازه می خواهم رازی نه چندان پنهان را به جنابعالی بگویم!

بدنبال لشگرکشی ارتش ایالات متحده به عراق و ساقط کردن حکومت صدام حسین، اکثر جامعه جوان و بخش هائی از دیگر اقشار جامعه ایرانی در خفا و آشکار این نوید را به خود می دهند که بعد از عراق نوبت

ایران است! و آمریکائیاها بزودی دروازه های تهران را با سرکوب حکومت جمهوری اسلامی فتح نموده و دروازه های بهشت را به روی ایشان می گشایند!

بر آنان نباید خرده گرفت! جوانند و سطح فهم و تحلیل سیاسی شان به مقتضای سن شان نحیف است.

اما اجازه بدهید ریشه های رواج چنین رویکردی را نیز مطمح نظر قرار دهیم.

عالیجناب

متاسفانه اخیراً در کشور اینجانب پدیده زشتی تحت عنوان دختران خیابانی بوجود آمده که محصول مناسبات غلط حاکم در خانواده و عدم توجه و یا عدم امکان توجه به مطالبات جامعه نسوان جوان ایرانی است. فقر مالی در کنار فقر فرهنگی موجود در بخش هائی از خانواده های ایرانی عملاً عرصه را بر دختران موجود در چنین خانوادهائی آنچنان تنگ کرده که ایشان فرار از کانون خانواده را در زندگی نو و تجربه نشده ای در خیابانها ترجیح می دهند!

فراری که هر چند به نیت کسب زندگی بهتر و آزادتر صورت می گیرد اما متاسفانه فرجام آن نهایتاً به فاحشه خانه ختم شده و می شود!

بر همین سیاق مایلم گرایش اخیر برخی از جوانان و اقشار جامعه ایران را که مشتاقانه و در آرزوی کسب دنیائی بهتر حضور نیروهای نظامی ارتش ایالات متحده آمریکا را لحظه شماری می کنند! مورد توجه قرار دهم.

متاسفانه جزم اندیشی و انحصارطلبی و بی کفایتی بخش هائی مسلط از حاکمیت ایران نسبت به مطالبات مدنی و شهروندی جامعه ایران و ندادن فرصت به آن بخش از جناح های اصلاح طلب بمنظور تمشیت مطالبات مشروع جامعه در کنار ضعف بنیه مالی حکومت که سیاستهای انقباضی دولت متبوع جنابعالی علیه ایران سهم عمده ای در ایجاد چنین مضمیقه های اقتصادی را به عهده دارد، اقشار فوق الذکر را به چنین اشتیاق وهم آلودی کشانده!

جناب آقای پاول

ایرانیان مردمی میهمان نوازند، اما میهمان نوازانى خوش استقبال و بد بدرقه!

تجربه تاریخی تحمیل کننده این سنت در فرهنگ ایرانی شده. چرا که در طول تاریخ خود علی رغم میهمان نوازی خوش استقبالیانه، ایشان عموماً خود را مواجه با میهمانی یافته اند که بدیهی ترین آداب میهمان بودن را رعایت نکرده اند.

ایالات متحده آمریکا یکبار در دوران دکتر محمد مصدق این فرصت تاریخی را پیدا کرد تا با تکیه بر حُسن استقبال مردم ایران حُسن نیت خود را با رعایت حق و آداب میهمانی به ایرانیان اثبات نماید.

متأسفانه واشنگتن نشان داد با عدم شناخت فرهنگ ایرانی نمی تواند میهمان محترمی برای ایرانیان باشند.

امیدوارم بار دیگر مرتکب اشتباه نشده و با تکیه بر شوق زدگی بخشهایی از جامعه جوان ایران برای آغوش گشائی و استقبال از حضورتان در ایران پرونده اختلافات ایران و آمریکا ر قطورتر از آنچه اکنون هست، نکنید.

جناب آقای پاول

جمع دولت های ایالات متحده آمریکا طی 24 سالی که از عمر جمهوری اسلامی ایران می گذرد بلاگردان اشتباه استراتژیک دولت وقت واشنگتن در دوران زمامداری دکتر مصدق شده اند.

طبعاً چنانچه در آن ایام دولت وقت آمریکا خویشتنداران تحت اغوای لندن و فوبیای سرخ قرار نگرفته بود و با آغوش گشائی از دولت ملی و محبوب مصدق به حمایت از روند دمکراتیزاسیون موجود در کشور می پرداخت، 25 سال بعد از آن تاریخ خود را مواجه با انقلابی بشدت ضد آمریکائی نمی دید که ظفرمندان موفق شده است با اپیدمی کردن فرهنگ ضدیت با آمریکا دوران طلائی حضور مسلط و بدون دغدغه ایالات متحده در خاورمیانه را مبدل به کابوس وحشت از تروریسم نماید.

جناب آقای پاول

در انتها به جنابعالی توصیه می کنم طی ملاقاتهای خود با رئیس جمهور آمریکا بار دیگر پرسش حاذقانه ایشان در کنگره را یادآور شوید (چرا در خاور میانه از ما نفرت دارند؟) اما بجای ایشان بکوشید خود شخصاً پاسخ به این پرسش را با منطقی واقعبینانه بیان نمایید.

با تقدیم احترام

داریوش سجادی

## سیاست روز

<http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2020/04/VID-20200430-WA0002.mp4>

#خبرسیاسی

#شاننازسیاسی

## سِر دلبران!

...  
سِر دلبران!  
ستایش اردشیر زاهدی از رشادت سردار قاسم سلیمانی و تمجید وی از کارنامه جمهوری اسلامی همانطور که انتظار معرفت از جانب اپوزیسیون برانداز در داخل و خارج از کشور دچار بدفهمی شد و براندازان مزبور به سنت مالوف و به اعتبار نفرت انبوه و غیظ مشهود، آسیمه‌سرانه عنان از کف نهاده و عتابانه و هتاکانه «اردشیر» مزبور و دودمان‌اش را به توپ بسته گانه ایرانیان در داخل ملت‌مسانه چشم انتظار دست تفقد جناب زاهدی بر سر خود بودند تا از آن طریق ادخال سروری حاصل شود و مشروعیت و مقبولیت و موفقیت حکومت‌شان را مستطهر به تائید و روادید جناب زاهدی ببالانند و جشن بگیرند و سورچرانی راه بیاندازند!  
براندازان گرامی!

سُرنّا را از سر گشادش نواختید!  
صرافت زاهدی از «رشادت سردار» و وثاقت وی از «کارنامه نظام»  
اعتبار به زاهدی می‌دهد نه نظام!

جمهوری اسلامی اگر اعتباری دارد آن اعتبار را مدیون پایمردی  
شیرزنان و دلاورمردانی است که ۴۱ سال برای مانائی و توانائی کشور  
و حکومتشان در تمامی عرصه‌ها ایثارگرانه در داخل و خارج از کشور  
مجاهدت کردند و همه سختی‌ها و عقبه‌ها از جنگ ۸ ساله تا خصومت ۴۱  
ساله آمریکا و متحدین‌اش را ظفرمندان، بُردباری کردند.

اعتبار جمهوری اسلامی اشک چشم یتیمانی است که در نبود پدران  
سلحشورشان برای ماندگاری دین و میهنشان بر آن تربت پاک فرو  
غلتید!

اعتبار جمهوری اسلامی به اشک چشم مادران و همسران شهیدی است که  
عزیزان‌شان را فدیّه مانائی دین و دنیا و مُلک و مملکتشان کردند!  
اعتبار جمهوری اسلامی به خون پاک شهیدان شرافتمند و دُرْدانه‌هائی  
چون «قاسم سلیمانی» ها است که خاضعانه و خاکسارانه جان عزیزشان  
را فدیّه ماندگاری آینده جوانان‌شان کردند.

اعتبار جمهوری اسلامی به خلوص مردان و نجابت زنانی است که ۴۱ سال  
است در کنار حکومتشان دست رد به سینه زیاده‌خواهی آن پتیاره قدرت  
در واشنگتن و خاکساران‌ش در داخل و خارج از کشور زده‌اند!  
زاهدی و امثال زاهدی با «اذعان به واقعیت» به نظام مشروعیت  
نمی‌دهند، از نظام مشروعیت می‌گیرند!

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

#داریوش\_سجادی

#اردشیر\_زاهدی

#قاسم\_سلیمانی

[http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2020/04/video\\_2020\\_4\\_30-5\\_3\\_36\\_220\\_llc.mp4](http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2020/04/video_2020_4_30-5_3_36_220_llc.mp4)

---

# استسقای اصلاحات!

استسقای اصلاحات!

آقای حجاریان چندی پیش گفته بود:

چپ‌های خط امامی در گذشته متوقف مانده‌اند، اصلاح‌طلبان گذشته را به دیده انتقادی می‌نگرند اما تحرک کافی از خود نشان نمی‌دهند.

برخلاف چنین باورداشتی، اتهام چپ خط امامی ایستائی در گذشته نیست بلکه استواری در اندیشه و برخورداری از راه‌پیشه است.

آقای حجاریان - فضیلت خط امامی فهم معرفت‌اندیشانه از مبانی خط امام است.

خط امامی‌ها اگر به امام پیوستند و از ایشان نگسستند چنین مانائی را مدیون مدالیونی از شعور و شعائری‌اند که فهمی عالمانه از معنای انسان و نسبت ایشان با جهان هستی و تکالیف و مسئولیت‌های محوله را از سنت و سلوک امام، مستفاد می‌کرد و می‌کند!

متأسفانه خارج‌چشمانه غافلید از چیستی و چرائی ناکامی جبهه خودی‌تان و خُلدآشیانه خط امامی‌ها را اندوسکپی نارفیکانه می‌فرمائید!

بقول «سنکا» فیلسوف سرشناس یونانی:

برای قایقرانی که نمی‌داند به کجا می‌خواهد برود، هیچ بادی موافق نیست!

جناب حجاریان در سیاست «برخلاف بیرون از سیاست» نطلبیده م‌راد نیست، ضرار است و تباهی می‌آورد!

دوم خرداد استسقائی به نیت باران بود که م‌بیدل به سیل شد! و حجم این نطلبیده چنان بود که جنبش را از صرافت رهبری توده‌ها به بلاهت پیروی از توده‌ها غلتاند!

در فقدان پلاتفرم اندیشه و نداشتن نقشه راه و گم کردن ستاره رهنما، تایتانیک بی‌لنگری را تمهید کردید که وفور مسافر داشت اما چون کشتی بی‌لنگر کژ می‌شد و مژ می‌شد و در مه‌ابت طوفان و مه‌لکه تندباد، غرق‌آب خودکردگی‌ها شد! و همان قایقرانی شدید که در سرگیجه «نداشتن مقصد» زمین و زمان و نبود باد موافق را مقصر و مسبب ناکامی خود می‌انگارید و می‌نمایانید!

#داریوش\_سجادی



# قلاده های خیانت!

و رزیل شهری خیالی است که اهالی آن جملگی افرادی زبون و بزدل اند. روزی یکی از این ورزیلی ها بیرون از شهر خود در موضع جدال با غریبه ای واقع شد و با چابکی از کمند غریبه گریخت و خود را به شهر و کاشانه اش رساند و وارد منزل شد و درب را قفل کرد و آنگاه بر پشت بام رفت و خطاب غریبه فریاد زد:

اگر مردی بیا اینجا!!!

همسرش نیز سراسیمه شد و دلنگرانه به پای شوی افتاد که: بیا و از حماقت اش بگذر و خون به پا نکن!

داستان و شهر خیالی فوق حکایت واقعی کسری از فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور است. پهلوانانی که تا زمانی که در ایرانند خوش نشینان سیاست اند و بمجرد خروج از کشور مبتلا به سندروم «خود چه گوآرا بینی» می شوند.

ابراهیم حاتمی کیا کارگردان شاخص نسل انقلاب اسلامی چندی پیش در گفت و گو با هفته نامه «شهروند» وقتی خبرنگار این نشریه از وی پرسید:

فکر می کنید حاتمی کیا در گذر سال ها با آن بخش از شخصیت خودش کم کم به یک جور تعیین تکلیف نرسیده است؟

در پاسخ نکته حائز اهمیتی را مطرح کرد و گفت:

من که تکلیفم با فیلم هایی که ساختم روشنه. دیکته نوشته شده ای است که به راحتی قابل شناساییه. ولی یه ساده انگاری تو این جمله «تعیین تکلیف» شما خوابیده. تعیین تکلیف یعنی چی؟ مگه این راه خط پایان داره که بشه ادعا کرد؟ انقلاب مثل آزمایشگاه هسته ایه و فرزندان مثل اورانیومیه که وقتی فعال شدن، دیگه به این راحتی خاموش شدن نیستند، اگر هم خاموش بشن، با سوخته اش هم نمی شه شوخی کرد. به نظرم اونایی که اعلام برائت قطعی می کنن یا از سر رندی تقیه کردند یا اصلاً از اولش قلابی بودند.

پنج سال پیش طی مصاحبه با سایت انتخاب گفتم:

وقتی یکی از پیش کسوتان مطبوعات ایران (محمد آقازاده) در وبلاگ

شخصی اش لطف کرد و مطلبی را در مورد بنده به این مضمون نوشت که «سجادی چقدر در خارج از کشور شبیه خودش مانده» در پاسخ به ایشان معروض داشتم:

علت مانائی سجادی در خارج از کشور به سیاق داخل، ناشی از آن است که سجادی داخل کشور، همان سجادی خارج از کشور است، اگر جای تعجیبی است نسبت به آنانی باید باشد که در خارج از کشور شبیه خویش نیستند و علت را باید در آنجا بکاویم که ایشان در داخل کشور نیز «خود» نبودند و تصویر واقعی شان گریم شده بود و به محض ورود به فضای جدید، چهره جدیدی از خود نشان دادند. این که سجادی در خارج از کشور شبیه خودش مانده متضمن فضیلتی نیست بلکه آن را باید یک روال معمولی و بایسته فرض کرد. آنچه که نامتوقع است و محل اعجاب، ریاکاری آن موقع و دگربازی نامتعارف امروزمین آن دسته از دوستانی است که همچون بت عیار و بمنظور دخول در دل دلدار هر لحظه به سیما و شمائی ز در آیند!

محمد تهوری، بابک داد و مجتبی واحدی نمونه هائی برجسته و در دسترس از چنان «باد نوردانی» اند که می توانند اسباب تندبُسه دیگر مبتلایان به چنین سندرومی را فراهم آورند.

مورد نخست (تهوری) یکی از پدیده های خلق الساعه از جوار جنبش دوم خرداد بود که صرفاً از قبال یک «بعله گرفتن» پای سفره عقد از یکی از نمایندگان اناث و ماجراجو در مجلس ششم، ناگهان از کسوت خبرنگاری ساده و محجوب در پارلمان ایران خود را به کانون و عمق مجاهدت و انقلابیگری در خارج از کشور پرتاب کرد یا لااقل چنین تخیلی از خود را به خود پمپ کرد!

مشارالیهسُخن

اگر از عام بترسی که سخن فاش کنی - سخن خاص نهان در سخن عام بگو

▼ صفحه اصلی

۱۳۹۱ فروردین ۱۰، پنجشنبه

قلاده های خیانت!

وَرَزیل شهری خیالی است که اهالی آن جملگی افرادی زیبون و بزدل اند. روزی یکی از این ورزیلی ها بیرون از شهر خود در موضع جدال با غریبه ای واقع شد و با چابکی از کمند غریبه گریخت و خود را به

شهر و کاشانه اش رساند و وارد منزل شد و درب را قفل کرد و آنگاه بر پشت بام رفت و خطاب غریبه فریاد زد:

اگر مردی بیا اینجا!!!

همسرش نیز سراسیمه شد و دلنگرانه به پای شوی افتاد که: بیا و از حماقت اش بگذر و خون به پا نکن!

داستان و شهر خیالی فوق حکایت واقعی کسری از فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور است. پهلوانانی که تا زمانی که در ایرانند خوش نشینان سیاست اند و بمجرد خروج از کشور مبتلا به سندروم «خود چه گوآرا بینی» می شوند.

ابراهیم حاتمی کیا کارگردان شاخص نسل انقلاب اسلامی چندی پیش در گفت و گو با هفته نامه «شهروند» وقتی خبرنگار این نشریه از وی پرسید:

فکر می کنید حاتمی کیا در گذر سال ها با آن بخش از شخصیت خودش کم کم به یک جور تعیین تکلیف نرسیده است؟

در پاسخ نکته حائز اهمیتی را مطرح کرد و گفت:

من که تکلیفم با فیلم هایی که ساختم روشنه. دیکته نوشته شده ای است که به راحتی قابل شناساییه. ولی یه ساده انگاری تو این جمله «تعیین تکلیف» شما خوابیده. تعیین تکلیف یعنی چی؟ مگه این راه خط پایان داره که بشه ادعا کرد؟ انقلاب مثل آزمایشگاه هسته ایه و فرزندان مثل اورانیومیه که وقتی فعال شدن، دیگه به این راحتی خاموش شدن نیستند، اگر هم خاموش بشن، با سوخته اش هم نمی شه شوخی کرد. به نظرم اونایی که اعلام برائت قطعی می کنن یا از سر رندی تقيه کردند یا اصلاً از اولش قلابی بودند.

پنج سال پیش طی مصاحبه با سایت انتخاب گفتم:

وقتی یکی از پیش کسوتان مطبوعات ایران (محمد آقازاده) در وبلاگ شخصی اش لطف کرد و مطلبی را در مورد بنده به این مضمون نوشت که «سجادی چقدر در خارج از کشور شبیه خودش مانده» در پاسخ به ایشان معروض داشتم:

علت مانائی سجادی در خارج از کشور به سیاق داخل، ناشی از آن است که سجادی داخل کشور، همان سجادی خارج از کشور است، اگر جای تعجبی

است نسبت به آنانی باید باشد که در خارج از کشور شبیه خویش نیستند و علت را باید در آنجا بکاویم که ایشان در داخل کشور نیز «خود» نبودند و تصویر واقعی شان گریم شده بود و به محض ورود به فضای جدید، چهره جدیدی از خود نشان دادند. این که سجادی در خارج از کشور شبیه خودش مانده متضمن فضیلتی نیست بلکه آن را باید یک روال معمولی و بایسته فرض کرد. آنچه که نامتوقع است و محل اعجاب، ریاکاری آن موقع و دگرپاشی نامتعارف امروزمین آن دسته از دوستانی است که همچون بت عیار و بمنظور دخول در دل دلداری هر لحظه به سیما و شمائی ز در آیند!

محمد تهوری، بابک داد و مجتبی واحدی نمونه هائی برجسته و در دسترس از چنان «باد نوردانی» اند که می توانند اسباب تندبُسه دیگر مبتلایان به چنین سندرومی را فراهم آورند.

مورد نخست (تهوری) یکی از پدیده های خلق الساعه از جوار جنبش دوم خرداد بود که صرفاً از قبال یک «بعله گرفتن» پای سفره عقد از یکی از نمایندگان اناث و ماجراجو در مجلس ششم، ناگهان از کسوت خبرنگاری ساده و محجوب در پارلمان ایران خود را به کانون و عمق مجاهدت و انقلابیگری در خارج از کشور پرتاب کرد یا لاقلاً چنین تخیلی از خود را به خود پمپ کرد!

مشارالیه بعد از آن وصلت انشالله فرخنده بود که با عزیمت و اقامت در ایالات متحده در معیت همسر متدرجاً مبتلا به همان سندرومی شد که پیش تر از آن تحت عنوان سندروم «خود چه گوآرا بینی» یاد کردم.

این که در بهمن ماه سال گذشته و در اجلاس دو روزه اپوزیسیون ایرانی در استکهلم «محمد تهوری» به اتفاق دیگر مدعوین بر این امر صحه گذاشته که: نظام جمهوری اسلامی باید ساقط شود! چنین «فتوائی»! موید ظرفیت بالا و اثرگذار «تئوری مبارزه با دشمن فرضی» نزد غالب ایرانیانی است که تا در ایران بودند پیاز حکومت را می خوردند و پوزیسیون بودند و با خروج از کشور به طرفه العینی متوجه می شوند که از بطن مادر اپوزیسیون و انقلابی بوده اند.

مبارزه با دشمن فرضی این امکان را به مبتلایان به سندرم «خود چه گوآرا بینی» می دهد تا در «ناخودآگاه خود» نیازهای توجه طلبانه و دل چرکینی از فراموش شدگی یا تمام شدگی یا خود قهرمان بینی را از مسیر فرو بردن «خود» در نشئه «بودن» مرتفع نمایند.

تابستان 88 و در خلال سفر محمود احمدی نژاد به نیویورک تصادفاً و برای دقایقی با «تهوری» در حالی مواجه شدم که می‌کوشید خود را از حلقه حفاظتی مامورین FBI عبور داده و وارد هتل محل اقامت رئیس‌جمهور ایران شود و در مواجهه با اینجانب ضمن گفتگویی کوتاه گلایه از آن بعد از آن وصلت انشالله فرخنده بود که با عزیمت و اقامت در ایالات متحده در معیت همسر متدرجاً مبتلا به همان سندرومی شد که پیش‌تر از آن تحت عنوان سندروم «خود چه گوآرا بینی» یاد کردم.

این که در بهمن ماه سال گذشته و در اجلاس دو روزه اپوزیسیون ایرانی در استکهلم «محمد تهوری» به اتفاق دیگر مدعوین بر این امر صحه گذاشته که: نظام جمهوری اسلامی باید ساقط شود! چنین «فتوایی»! موید ظرفیت بالا و اثرگذار «تئوری مبارزه با دشمن فرضی» نزد غالب ایرانیانی است که تا در ایران بودند پیاز حکومت را می‌خوردند و پوزیسیون بودند و با خروج از کشور به طرفه العینی متوجه می‌شوند که از بطن مادر اپوزیسیون و انقلابی بوده‌اند.

مبارزه با دشمن فرضی این امکان را به مبتلایان به سندرم «خود چه گوآرا بینی» می‌دهد تا در «ناخودآگاه خود» نیازهای توجه طلبانه و دل‌چرکینی از فراموش‌شدگی یا تمام‌شدگی یا خود قهرمان بینی را از مسیر فرو بردن «خود» در نشئه «بودن» مرتفع نمایند.

تابستان 88 و در خلال سفر محمود احمدی نژاد به نیویورک تصادفاً و برای دقایقی با «تهوری» در حالی مواجه شدم که می‌کوشید خود را از حلقه حفاظتی مامورین FBI عبور داده و وارد هتل محل اقامت رئیس‌جمهور ایران شود و در مواجهه با اینجانب ضمن گفتگویی کوتاه گلایه از آن کرد که:

شما در تمامی تحلیل‌های تان در نهایت حرمت و حفظ تمامیت نظام را لحاظ می‌کنید؟

در پاسخ به ایشان عرض کردم:

شما تردید نفرمائید که بنده تحت هیچ شرایطی در تحلیل نظامی که هزینه ساخت و دوام و دفاع از آن با خون بهترین و پاک‌ترین جوانان مملکت تامین شده، ارزشی مضایقه انصاف نکرده و حداکثر با فرض کج روی بخش‌هایی از حکومت همه اهتمام خود را در حد بضاعتم صرف اصلاح چنان کجی‌هایی می‌کنم.

هر چند ایشان در آن تاریخ بنا به هر دلیلی ترجیح دادند این گفتگو بدون پاسخ ایشان تمام شود اما تنها دو سال وقت لازم بود تا اینک آن جوان تازه انقلابی شده به سعایت «ژنیو عبدو» مدیر بخش ایران «سنچوری فاندیشن» در وبلاگ CNN از کنفرانس دو روزه استکهلم خبر از آن دهد که «تهوری» و دیگر مدعوین در اجلاس مزبور مشترکاً بر این امر به توافق رسیدند که نظام جمهوری اسلامی را باید ساقط کرد!

دومین نمونه، پدیده ای بنام «بابک داد» است که تا وقتی توانست از پستان نظام شیر بنوشد ارزنی در دفاع از تمامیت جمهوری اسلامی مضایقه نکرد تا جایی که در آذر ماه سال 81 که «قاسم شعله سعدی» نماینده پیشین مجلس ایران بنا به هر دلیلی اقدام به تحریر و انتشار نامه ای سرگشاده و هتاکانه خطاب به آیت الله خامنه ای کرد این «بابک داد» بود که بیش و پیش از هر کسی وظیفه خود می دانست تا پاسخی دندان کوب به شعله سعدی داده و ایشان را انذار دهد:

نسلی که من متعلق به آنم؛ در تلاش است «اخلاق» را با «سیاست» پیوند بزند. نسل ما صبورانه پای نهال نوپای «سیاست اخلاق گرا» نشسته و بزرگ شدن آن را تماشا می کند. نسلی که میان «نقد» و «تخطئه» و «هتاک» فرق می گذارد و به رغم جوانی، هرگز آنقدرها بازیچه و خام نمی شود که به هر آدم گستاخ و هتاک، عنوان «سویرمن» و «سیاستمدار شجاع» بدهد و اختیار و آینده اش را به دست وی بسپارد. نسل ما به رغم جوانی، «هتاک و پرده دری» را برای نیل به هدف (هر هدفی) مردود می داند و چنین برخورد هتاکانه و دور از نزاکت سیاسی را حتی برای برخورد با دشمنان نیز مقبول نمی داند. به طریق اولی، این نسل نواندیش، ذره ای با مضمون نامه سرگشاده آقای شعله خطاب به مقام رهبری همنوایی و موافقت ندارد.

تابستان سال 78 در هتل پالازای نیویورک و در خلال سفر سید محمد خاتمی به نیویورک بود که مجال آن پیدا شد تا با «بابک داد» نیز که عضو هیئت همراه با رئیس جمهور بود از نزدیک گفتگو کنم. صرف نظر از جزئیات، بابک داد در آن گفتگو صادقانه اعتراف کرد که از قبال دریافت کمک هزینه های ریاست جمهوری موفق به درمان بیماری صعب العلاج اش شده و از این بابت خود را مدیون نظام می دانست اما این همان «بابک دادی» بود که در خلال اغتشاشات سال 88 و تاکنون با «شعله سعدی گوئی هائی مسبوق به سابقه» نهایتاً خود را به «فرانسه اش» رساند و آنجا بود که برای نخستین بار صداقت به خرج داد و در وب سایت شخصی اش اعتراف کرد که «هرگز مذهبی نبوده» (!)

اعترافی که اسباب تحییُّـر آنانی را فراهم کرد که تا دیروز و حسب نقش بازی کردن های مذهبی مشارالیه گشاد دستانه نیازهای مالی اش را از کیسه نظام مرتفع می کردند و اکنون ناجوانمردانه اعتراف می کند در تمامی آن سالها مشغول نقش بازی کردن و چیدن لقمه های حرام از سفره نظام بوده و امروز نیز لااقل حاضر نیست بابت چنان ریاکاری ها و رانت خواری ها حرمت نگاه دارد و بیش از این شرافت فروشی نکند و فضاحت تا آنجا بالا می گیرد که در میزگرد صدای آمریکا این بار این «محمد نوریزاد» باید باشد که در مقابل ادبیات تند و هتاکانه «داد» نسبت به رهبری ایران به مشارالیه «آرام باشی» بدهد که چند سال پیش تر «شعله سعدی» دریافت کننده مشابه چنین کارت زردی از «آقا بابک» بود!

ایضاً «مجتبی واحدی» را نیز نمی توان از این قافله منفک کرد که تا دیروز که ایام به کام بود در همان جمهوری اسلامی خوش می خرامید و بزرگترین دغدغه اش طی مصاحبه با اینجانب در تلویزیون هما و در دور نخست ریاست جمهوری همین «محمود احمدی نژاد» اعتراض به مد شدن جراحی گونه آقایان و رواج لایبالی گری و قرتی بازی جوانان بود! و اکنون که در جوار کاخ سفید نماینده خود خوانده «شیخ مهدی کروبلی» شده تازه یادش افتاده آیت الله خمینی فریب کار بوده که حفظ نظام را اوجب واجبات اعلام کرده و حکومت در ایران نه جمهوری است و نه اسلامی و مخاطب ایشان هم لابد باید خود را سفیه فرض کند که در تمامی سال هائی که مشارالیه در مصادر امور در همان نظام تشریف داشتند ماخوذ به حیا بوده و اکنون و در بلاد «ورزیل» زبان شان به صراحت و قوه باصره شان به نور حقیقت روشن شده!

هذیان گوئی علیه وطن به نیت نفوذ در دل محبوب توسط «واحدی» زمانی چشمگیرتر می شود که فقط «چند ده مایل» دورتر از وی در دانشگاه پرینستون شاهد حضور «حسین موسویان» سفیر سرشناس و پیشین ایران در آلمان و معاون دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی و عضو ارشد تیم مذاکره کننده هسته ای هستیم که به اعتبار سمت هایش امثال «واحدی» گماشته ایشان نیز محسوب نمی شدند اما کاش یک تار موی امثال موسویان بر تن چنان واحدی ها و دادها و تهوری ها بود که علی رغم سالها تقبل مسئولیت در بالاترین سطوح در نظام جمهوری اسلامی زمانی هم که به حق یا ناحق توسط عدلیه همان نظام به اتهام سنگین جاسوسی بازداشت و محاکمه می شود بعد از ختم غائله باز هم حرمت نگاه می دارد و با وجود اقامت در همان کشوری که واحدی و ایضاً تهوری نیز مقیمان آنند طی مصاحبه با «فارن افرز» در نهایت

صداقت و سیاست ضمن دفاع منصفانه از منافع ملی کشورش در مقابل اجنبی ثابت می کند خاک ایران می تواند فرزندان صالحی را نیز در دامن خود پیروراند ولو آنکه با کمال تاسف در همان خاک می توان شاهد رشد و نمو امثال «واحدی ها» و «تهوری ها» و ایضا «دادها» نیز بود.

[http://www.radiofarda.com/content/f4\\_former\\_diplomat\\_iran\\_reas\\_on\\_fail\\_dialogue/24483581.html](http://www.radiofarda.com/content/f4_former_diplomat_iran_reas_on_fail_dialogue/24483581.html)

این سیاهه را می توان تا مخملباف ها و سازگاراها و حقیقت جوها و امیرارجمندها و ابراهیم نبوی ها و کوثرها و کذا و کذا و کذا ادامه داد و لامروت خاک ایران در کنار قهرمانانش تا چه اندازه و همزمان در پروراندن شامورتی بازان و خوش خرامان در زمین اجنبی از استعدادی بالا برخوردار است! اما برای نگارنده سالها مجالست با چنان مبتلایانی در غربت تا آن اندازه کفایت می کند تا ضمن گذشتن از ظواهر، باطن تاجرمسلک و ابن الوقتی مشارالیه را نشانه گذاری کند.

شخصاً و پیش تر بر این نکته تاکید کرده بودم که اپوزیسیون در خارج از کشور جز «بیزینس» چیز دیگری نیست و مشارالیه صرفاً در جدال بر سر بودن و رُبایش سهم و جیره خود از بودجه هائی که بتناوب توسط دولت آمریکا و متحدین اش در اروپا بمنظور براندازی حکومت در ایران تخصیص داده می شود با یکدیگر بر سر اثبات بیشتر انقلابی بودن نزد «خزانه دار» از طریق هر چه هذیان گوئی بیشتر به رقابت می پردازند.

نگاهی به دیاگرام حرفه ای چنان «باد نوردانی» نشان می دهد که غالب ایشان مهاجرانی ورشکسته به تقصیرند که ابتدا در رویای «الحاق به تجمّل و تنعم در غرب» تن به مهاجرت داده اما از آنجا که فاقد مهارت و قابلیت جهت جذب در بازار کاری آبرومند و متوقع در غربت بوده و از حیث محاوره با گویش کشور محل اقامت شان نیز برخوردار از زبانی الکن اند یگانه امکانی که برای ایشان باقی می ماند جمع شدن در کلنی هم زبانان و انقلابی شدن در مقام یک «معیشت» خواهد بود. معیشتی که بارزترین قابلیت آن استعداد بالای دروغ گوئی است.

پیش تر «آرامش دوستدار» از منتهی الیه فیلسوفان سکولار در ادعائی جسورانه و بمنظور تخطئه دین ورزان، دین خوئی را از خصلت های



ایرانیان مقید به دین معرفی کرده بود اما برخلاف مشارالیه شخصاً قائل به آنم برجسته ترین ویژگی رفتاری ایرانیان «دروغ خوئی» است.

این دروغ خوئی به اعتبار قدمت 3000 ساله حکام مستبد در ایران در طول تاریخ و عرض جامعه شمولیت پیدا کرده تا جایی که تبعات آن برخلاف نظریه «دین خوئی» دوستدار که تنها ناظر بر اقشار مذهبی است همه اقشار جامعه از فقیر تا غنی و از دین دار تا بی دین و از شهری تا روستائی و از بی سواد تا باسواد را پوشش می دهد. تا بدآنجا که 2500 سال پیش داریوش اول پادشاه هخامنشی را تا آن درجه مستاصل از دروغ خوئی ایرانیان می کند که در دعای معروف ثلاثه اش از خداوند جهت تفوق بر دشمن و خشکسالی در کنار دروغگوئی ایرانیان استمداد می طلبد!

تبعات دروغ خوئی منجر به آن می شود که مبتلایان را از دروغگوئی عبور داده و با تبدیل شدن دروغ به خوی ایشان، دیگر «مرتکب» بابت ارتکاب چنان رذیلت اخلاقی نه تنها احساس شرم یا گناه نمی کند بلکه آن را طبیعی فهم می کند.

این در حالی است راستگوئی ذاتی انسان است و تحت شرایط محیطی متوسل به دروغ و دروغگوئی می شود. گذشته از آنکه دروغ در باور مسلمانان در عداد معاصی کبیره تعریف شده علی رغم این می توان استبداد تاریخی و ترس از حکومت و در نتیجه احساس مستمر ناامنی را عامل محدثه و ایضاً مشدده در ترویج دروغ نزد ایرانیان محسوب کرد.

دروغ بمعنای واقع را ناواقع یا ناواقع را واقع ارائه کردن است و عموماً در کنار ترس ریشه در طمع نیز دارد. انسان یا از خوف یک قدرت بیرونی و یا به نیت و طمع کسب مال و منفعتی متوسل به دروغ می شود. علی رغم این و مبتنی بر باورهای دینی یک مومن هرگز به خداوند دروغ نمی گوید؟ چون نمی تواند به ایشان دروغ بگوید چرا که مطابق مبانی دین خداوند را ناظر بر اعمال و رفتار و پندار خود می داند. لذا در چنین فضای شفاف عملاً انسان بدلیل «ترس اصیل» از خداوند نمی تواند به ایشان دروغ بگوید و بر این اساس با توجه به عنصر ترس در توسل به دروغ است که در مبانی دین «دروغگوئی» معصیت کبیره فرض شده.

بنا بر باورهای دینی ترس تنها شایسته خداوند است و ترس از غیر خداوند شرک محسوب شده و انسان حق ندارد جز از خداوند از قدرتی در جوار قدرت خداوند بهراسد. چنین ترسی منشا مشرکانه دارد و دروغگو

را به عمل مشرکانه ترغیب می کند که منجر به ذلت انسان شده و بر همین مبنا معصیت کبیره تلقی می شود.

لذا دروغگوئی موید پذیرش قدرتی در جوار قدرت خدا برای ترسیدن از ترساننده ای است که نمی تواند ترساننده فهم شود.

علی رغم این، شواهد موید آن است ایرانیان راحت ترین افراد در تکلم آغشته به دروغ اند.

نمونه مشهود و در دسترس از دروغ خوئی ایرانیان جمعیت ایرانی مقیم آمریکا و انگلستان است که به صفت جمعی غالباً برخوردار از تحصیلات عالیه بوده و عموماً اگر دین ستیز هم نباشد لااقل سکولارند و دین نقش چندانی در رفتارهای فردی و اجتماعی ایشان بازی نمی کند و بنا بر نظریه «آرامش دوستدار» نباید دین خو باشند که نیستند اما ایشان نیز در جوار دیگر هم وطنان شان بغایت دروغ خوینند.

در یک تحقیق میدانی مشخص شد بالغ بر 97 درصد ایرانیان تحصیلکرده که عموماً نیز در عداد اقشار سکولار تعریف می شوند و در ایالات متحده و انگلستان اقامت دارند در پروسه خلع تابعیت ایرانی و اخذ تابعیت آمریکا یا انگلستان با کمترین دغدغه یا احساس شرم یا ناراحتی در مراسم رسمی سوگند شهروندی شرکت کرده و به اعتراف خود با قرائت «سوگند دروغ» التزام و وفاداری خود به قانون اساسی کشور و دولت جدید اتباع خود را اعلام کرده و می کنند!

بر همین اساس است که نباید و نمی توان نه در عقبه عقیدتی ایشان خدای «واحدی» را توقع کرد و نه می توان مواضع «داد» خواهانه ایشان را باور کرد و نه «تهوری» در سلوک اخلاقی ایشان را می توان انتظار کشید!

اما بلافاصله این پرسش اذهان آشنایان با تاریخ ایران را می گزد که بر فرض قبول دروغ خوئی ایرانیان، رفتارهای شجاعانه و قابل افتخار و اخلاقی ایرانیان در مقاطع متعدد تاریخی را چگونه باید فهم کرد؟ برای فهم این واقعیت گریزی از این اصل نمی توان داشت که تاریخ در سلطه قهرمانان است و ترش یا شیرین مردم عموماً نقش سیاهی لشکر را در تحولات سیاسی و اجتماعی عهده داری کرده اند. رفتار اجتماعی و فردی توده ها در تاریخ برآیند و پسآمد سیاق و سلوک رهبران موسمی ایشان است و به تعبیری «مردم بر دین ملوک و رهبران خویش اند»

زمانی حسین ابن علی در انداز به دشمنان خویش ایشان را نهیب می

زد: اگر دین ندارید لاقل آزاده باشید. به سیاق ایشان می توان برای همه آنانی که رغبت به ورود به دنیای سیاست و ارتکاب فعل سیاسی دارند این واقعیت را گوشزد کرد که حضور در دنیای سیاست مشروط به برخورداری از لوازم آن است و اصلی ترین شرط برای حفظ صیانت نفس در دنیای پر جاذبه سیاست برخورداری از «اشرافیت مالی» است.

اشرافیت مالی بدین معنا که یک فعال سیاسی بمنظور مصون ماندن از دغدغه های معاش از حد متعارف «تمّ - تُول» برخوردار بوده و در غیر این صورت می توان به همه راغبین جهت ورود به دنیای پر چالش و پر جاذبه و فریبای سیاست گوشزد کرد:

برای حضور سالم در این عرصه اگر اشرافیت مالی ندارید لاقل اشرافیت اخلاقی داشته باشید.

به بیان شیوای همان حسین ابن علی:

نه مرگ آن قدر خوفناک است و نه زندگی آن قدر شیرین که شرف انسانی را بتوان بدان فروخت!

---

متن کامل نامه بابک داد به قاسم شعله سعدی

نقدی بر نامه اخیر آقای شعله سعدی

بابك داد

یکشنبه، 24 آذر 81

شك نکنید که انتشار نامه آقای قاسم شعله سعدی در روز شنبه 16 آذرماه خطاب به رهبر انقلاب، محصول دیدن يك فیلم سینمایی بوده است!

“هاوارد بیل” این نقش را با میل طبیعی خود اجرا میکند و شمار بینندگان شبکه را بالا میبرد. اما هنگامی که دیگر حرفهای آتشین و خودکشی او از جذابیت اولیه می افتد، او توسط افرادی کشته می شود. این فیلم سینمایی جمعه شب 15 آذرماه از کانال 4 صداوسیما پخش شد و روز بعد، نامه خشم آلود و معترضانه آقای شعله سعدی منتشر گردید. راستی چه ارتباطی میان این فیلم برانگیزاننده و نامه آقای

شعله سعدی وجود دارد؟ آیا دیدن این فیلم باعث شده تا آقای شعله، در مقام يك ناجی خشمگین، به روی صحنه برود و "خشم مردم را بیان کند"؟

شك نکنید که آقای شعله، فیلم مذکور را دیده و قبل از آنکه فرصت را از کف بدهد، تصمیم گرفته به توصیه های خانم برنامه ساز فیلم، عمل کند. غافل از اینکه، نه اینجا آمریکاست و نه نسخه های فیلم شبکه، در این سرزمین خاصیتی دارد!

این یادداشت، سعی می کند به انگیزه، نحوه نقد، استدلالها و نتیجه گیریهای نامه اخیر ایشان به مقام رهبری اشاراتی گذرا داشته باشد. اما راستی آقای شعله سعدی کیست؟

\*\*\*

در انتخابات مجلس سوم، يك وکیل دادگستری بنام دکتر قاسم شعله سعدی از حوزه انتخابیه شیراز به مجلس راه یافت. شعارهای تبلیغاتی او، بیشتر بر موج احساس گرایی و غوغا سالاری سوار بود و او توانست با استفاده از جنگ دیرینه دو جناح چپ و راست، با نفی هر دو جریان و به عنوان نیروی نجات بخش "خط سوم"، به مجلس راه یابد. اما این نشان از استقلال سیاسی وی نداشت، بلکه به گواهی انفعال او در دوران نمایندگیش، تنها يك "فن سیاسی و شگرد انتخاباتی" بود. درباره آقای شعله، خیلی زود همگان به این اتفاق نظر رسیدند که او يك موج سوار سیاسی و يك فرصت طلب قهار است.

در مجلس چهارم، آقای شعله توانست با وعده "جبران" سخنان سوء و "تصحیح آثار نامطلوب" رفتارهای گذشته اش، مجوز نامزدی را کسب کند و وارد مجلس شود! ناگفته پیداست که فقط يك پاراگراف مشهور از سخنان انتخاباتی قبلی آقای شعله، می توانست موجب "رد صلاحیت دائمی" او شود. این سخن انتخاباتی او درباره "آخوندهای منبری 5 ریالی دیروز، که امروز سوار بنزهای میلیونی میشوند!" مشهورترین جمله انتخاباتی آقای شعله در مجلس سوم است. اما آقای شعله سعدی با "تعهد جبران سخنان گذشته" توانست نه تنها از محاکمه و تعقیب قانونی بگریزد، بلکه به مجلس چهارم نیز راه یابد!؟ جالب آنکه به محض تایید صلاحیتش در دوره چهارم؛ او دوباره با شعارهای تازه ای، توانست رای مردم را بدست آورد و بازی را تکرار کند. بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات، او باز به مسئولان قول داد حرفهایش را جبران کند! طبیعی است که در طول نمایندگی دوره چهارم، آقای شعله سعدی هرگز سخنان و انتقادات آتشین انتخاباتی خود را تکرار نکرد!

چون دیگر انتخاباتی در کار نبود!

با شروع دوره چهارم مجلس، بررسی اعتبارنامه آقای شعله سعدی، که خودش داستانی دارد(!) موجب شد تا بخش تازه ای از شخصیت سیاسی وی برای مردم و مطبوعات آشکار شود. آقای شعله، با دفاعی آتشین در مجلس، خود را انقلابی ترین، سینه سوخته ترین و مومن ترین معرفی کرد. او در دفاع از اتهام مخالفتش با جنگ گفت: "می گویند من با دفاع مقدس مخالف بوده ام! من مداح و شاعر اهلبیت بوده ام. من دهها شعر و صدها مقاله در مورد جنگ به وزارت خارجه فرستاده ام! من در تمام مدت جنگ، برای رزمندگان دهها شعر گفته ام. من که برادرم را برای شرکت در جبهه تشویق کردم و خودم در اروپا از ارزشهای انقلاب دفاع جانانه کرده ام، من میتوانم مخالف با ارزشهای دفاع مقدس بوده باشم؟" (روزنامه سلام 11 تیر 1371)

آقای شعله همچنین در اثبات شجاعت سیاسی خود گفت: "من در مجلس سوم میگفتم: هاشمی رفسنجانی امیرکبیر ایران است. و این حرف در مجلس گذشته، جرم و گناه کبیره بود." (سلام، 11 تیر 1371)

شایان ذکر اینکه؛ شعار انتخاباتی و محوری مجلس چهارم که جناح راست در اکثریت آن قرار داشت، شعار "اطاعت از رهبری حمایت از هاشمی" بود، که آقای شعله نیز با تمسک به همین شعار انتخاباتی وارد مجلس شد. ایشان که آن روزها با جناح چپ (یا اصلاح طلبان امروزی) مخالف بود و از مدافعین جدی و سرسخت آقای هاشمی رفسنجانی به شمار میرفت، توانست با شعار "من وقتی گفتم رفسنجانی امیرکبیر ایران است..." اعتبارنامه اش را بگیرد و نماینده مجلس باقی بماند. با همه اینها؛ به فاصله اندکی پس از دوم خرداد و محکم شدن جایگاه اصلاح طلبان در نظام، وی بیش از همه، داعیه دار جنبش اصلاحات شده و تندتر از دیگر منتقدان، به آقای هاشمی رفسنجانی تاخت. آنچنانکه امروزه در نامه اش به مقام رهبری، آقای رفسنجانی را "باعث همه بدبختیهای مردم و مسئول تدوام جنگ" میدانند! آقای شعله، که برای ماندن در مجلس چهارم، خود را "سینه سوخته دفاع مقدس و شاعر جبهه ها" معرفی میکرد، در نامه اخیرش، جنگ را با 1000 میلیارد خسارت مادی می سنجد و از لزوم قبول صلح در سال 1361 سخن میگوید! اینک دیگر شکی باقی نمانده که چرخشهای 180 درجه ای ایشان، چیزی متفاوت از يك تغییر دیدگاه یا تکامل اندیشه های سیاسی يك فرد است. هرکسی در طول زمان می تواند و باید در نظراتش پویایی و حرکت روبه جلو داشته باشد، اما آیا این حرکات زیکزاکي آقای شعله سعدی هم، از سنخ همان تکامل ایده هاست؟ تغییراتی با زاویه 180 درجه و تنها طرف

چندماه؟

در يك کلام به زعم اينجانب که بدليل خبرنگاری مجلس و روزنامه نگاری، حداقل 10 سال است با دیدگاههای متفاوت و متناقض آقای شعله سعدی آشنا بوده ام، نامه اخير وی به مقام رهبری، يك کلاس درس بزرگ است که حاوی عبرتها و آموزه های فراوانی است. بخصوص برای نسلی که من متعلق به آنم.

\*\*\*

نسلی که من متعلق به آنم؛ در تلاش است "اخلاق" را با "سیاست" پیوند بزند. نسل ما صبورانه پای نهال نوپای "سیاست اخلاق گرا" نشسته و بزرگ شدن آن را تماشا میکند. نسلی که میان "نقد" و "تخطئه" و "هتاکي" فرق میگذارد و به رغم جوانی، هرگز آنقدرها بازیچه و خام نمی شود که به هر آدم گستاخ و هتاکي، عنوان "سویرمن" و "سیاستمدار شجاع" بدهد و اختیار و آینده اش را به دست وی بسپارد. نسل ما به رغم جوانی، "هتاکي و پرده دری" را برای نیل به هدف (هر هدفی) مردود می داند و چنین برخورد هتاکانه و دور از نزاکت سیاسی را حتی برای برخورد با دشمنان نیز مقبول نمی داند. به طریق اولی، این نسل نواندیش، ذره ای با مضمون نامه سرگشاده آقای شعله خطاب به مقام رهبری همنوایی و موافقت ندارد.

آموخته ایم و سعی کرده ایم که هیچگاه پا از دایره "انصاف" و "نزاکت سیاسی" بیرون نگذاریم و ایده ها و انتقادات خویش را با موثرترین روش ممکن عرضه کنیم. این نسل، برای چنین هدف مقدسی، زمان را هم به استخدام خود درآورده و به حرکت اصلاحی مستمر و سازنده اعتقاد دارد. برای همین است که از جفا و هتاکي و ستم آشکار، از قبیل آنچه در نامه آقای شعله سعدی به وفور یافت می شود، تب می کنیم و بیمار می شویم و در هر موقعیتی که باشد، از این شیوه های مردود برآشفته می شویم. چه؛ اینگونه شیوه های مذموم، تنها به مشوه شدن فضای سیاسی کشور و آلودگی ساحت اندیشه می انجامد و تنها فرصت طلبان و جریانات مشکوک، از این فضای پرآشوب ماهی می گیرند. نسل من آموخته است که برای صیانت از کشورش، بیش از همه، مراقب جریانات فرصت طلب و موج سواران مشکوک باشد. زیرا بیش از همه از همین گروه آسیب دیده و معتقد است که هتاکان سیاسی، همواره سربازان و پیشقراولان استبداد بوده اند.

این نوشته بیش از هر چیز، در دفاع از شعور مردمی است که آقای شعله

سعدی گمان می کند هنوز نمایندگی فکری و سیاسی آنان را برعهده دارد. دفاع از شعور کسانی است که آقای شعله گمان می کند از گذشته سیاسی و حرکات زیکزاکی ایشان در طول سالهای گذشته، دچار فراموشی و نسیان شده اند. این نوشته تلاشی است برای تذکر به امثال ایشان تا "هتاکی را به جای نقد" به مردم تحویل ندهند. تا پرده دری را به منظور کسب وجهه شجاعت و ایجاد آبروی سیاسی برای خود، پیشه نسازند. تا خیال نکنند که از این راه، محبوبیتی برای خویش کسب کرده و شجاع و نترس جلوه می نمایند.

به سهم خود قبل از این نیز، هربار با خواندن چنین هتاک‌های، از دامان "نقد" در برابر "هتاک" جانبداری کرده ام و دوستان من نیز همواره تمامی بضاعت خود را صرف تبلیغ "نزاکت و ادب سیاسی" نموده اند. به همان اندازه که در این سالها از ایراد تهمتهای گوناگون نسبت به خوبانی مثل آقای خاتمی و پرده دریهای آشکار نسبت به محترمین جامعه آزرده خاطر شده ایم، این مرتبه هم از خواندن نامه هتاکانه آقای شعله سعدی خطاب به آیت الله خامنه ای شدیداً آزرده و برآشفته شدیم. چرایی این برآشفتگی و صداقت آن را، در خلال این سطرها به راحتی می توان درک کرد.

همچنین خوب بود آقای شعله سعدی با چنان سابقه قبلی و حرکات زیکزاک‌شان در سیاست، حداقل دامان "جنبش اصلاح طلبی" و "دانشجویان" و "مردم" را به همفکری با خود متهم نمی ساختند و نسبتها و تهمتهای نامه شان را خطاب به مقام رهبری، پشت سنگر "دفاع از مردم و اصلاحات"، موجه و مطهر نمی نمودند.

\*\*\*

و اما چند نکته و اشاره گذرا درباره متن نامه آقای شعله سعدی؛

سئوال بزرگ این است که چرا سئوالات و شبهاتی که در نامه آقای شعله مطرح شده، همگی متعلق اند به چندین سال پیش؟! فی المثل چرا وی، سئوالاتش را درباره چگونگی انتخاب آیت الله خامنه ای به رهبری، پس از گذشت 14 سال مطرح کرده است؟ سایر شبهات و سئوالات نامه آقای شعله از همین دست است. شبهاتی درخصوص شخص مقام رهبری و سوابق و مرتبه علمی ایشان (مربوط به سالها قبل)، علت عدم مذاکره با آمریکا (مربوط به 10 سال پیش)، علت عدم استفاده نظام از نظرات آیت الله منتظری (مربوط به سالها قبل)، علت پذیرش قرارداد الجزایر (مربوط به سالها پیش)، علت برقراری رابطه با عربستان سعودی (مربوط به سالها

پیش)، علت عدم صلح با عراق (در سال 1361)، علت تمدید حکم آقای رفیق دوست در بنیاد مستضعفان (مربوط به سالها پیش)، علت مخالفت با اصلاحات (در انتخابات سال 76) و امثال اینها. می بینیم که همگی این شبهات و ایرادات مربوط هستند به مسائلی در سالها قبل. نه تنها "بیات" هستند، بلکه بارها از رادیوهای خارجی یا تریبونهای داخلی و کتب و نشریات طرح شده اند. پس چرا پس از این همه سال، آقای شعله سعدی "امروزه" این سئوالات را مطرح می نماید؟ چه امتیازی در "امروز" هست که در دیروز نبوده؟

در حقیقت هیچ چیز نامه آقای شعله سعدی تازه و امروزی نیست؛ جز خود "نگارش و انتشار" آن، که البته در شرایط این روزهای مملکت، سخت مشکوک می نماید. در واقع آقای شعله سعدی با ادعای "30 سال تحصیلات سیاسی"، نه تنها همه این سئوالات را از قبل می دانسته، بلکه حتی پاسخهای آنها را نیز خوب میداندا! قطعاً وی بعد از محاسبات بسیار، این شبهات را در قالب چنین نامه ای به دست انتشار سپرده است. اما باید دید "انگیزه" و "هدف" آقای شعله سعدی از انتشار چنین نامه ای در شرایط خاص "امروز" چیست؟ نامه ای که درست در روز 16 آذر و همزمان با اعتراضات دانشجویی، در سایتهای اینترنتی منتشر شده، با چه انگیزه ای صادر شده است؟

آیا آقای شعله باز هم دورخیز کرده تا در انتخاباتی دیگر، رای مردم را به کیسه خود بریزد؟ یا آنکه خواسته مانند "هاوارد بیل" مجری فیلم شبکه، به مثابه يك ناجی، "خشم مردم را فریاد کند" و به يك فوق ستاره تبدیل شود و شمار بینندگانش را بالا ببرد؟ شاید این نامه، بخشی از پروژه ای است و باید در انتظار پرده های بعدی آن بود؟ شاید آقای شعله، در صدد آن است که با این نامه و اثبات "شجاعتش" (!)، به رهبری يك اپوزیسیون و لیدری گروهی از مخالفان نظام دست یابد؟

از سوی دیگر؛ امکان ندارد که این نامه، صرفاً "يك" "هاراگیری" یا خودکشی سیاسی باشد. فی الواقع ایشان نه اهل هاراگیری است و نه اهل خطر و ریسک است. باید پرسید او در صدد کسب کدام امتیاز خاص است؟ کدام وجهه یا موقعیتی بعد از انتشار این نامه، در انتظار آقای شعله است؟ غیر از این، از هر زاویه که بنگریم، نامه آقای شعله سعدی هیچ توجیه عقلایی و منطقی نمی تواند داشته باشد. هرچه هست قطعاً "يك" "امتیاز" برای انتشار این نامه در این اوضاع و احوال وجود دارد! چیزی که برای دانستن آن، به زمان زیادی نیاز نیست! پس باید منتظر بمانیم تا دریابیم که اصل ماجرا چیست؟



آقای شعله سعدی در پایان نامه خود ادعا کرده است: "این نامه را برای رضای خداوند و دفاع از حق و تذکر به جنابعالی و امر به معروف و نهی از منکر... نوشته ام"؟ اگر از زاویه مثبت بنگریم، شاید راستی وی با این نامه، قصد "نصیحه لائمہ المسلمین" را داشته که از آموزه های دینی اسلام است. در آن صورت باید پرسید آیا آقای شعله سعدی همه شرایط تذکار و امر به معروف و نهی از منکر را در نامه خود رعایت کرده است؟ پس چرا تذکار ایشان سرشار است از تندی و هتاک و اتهام و افترا؟ آیا اینگونه "نقد" و "امر به معروف" باعث اصلاح امور میشود؟ حرمت شکنی و بیرون زدن رگ گردن از عصبانیت، تنها باعث می شود هرگونه روش درست دیگری برای نقد و اصلاح امور از دست رفته و کشور را به آشوبهایی بی ثمر بکشانند. با این حال، اگر آقای شعله سعدی تمایل داشتند، بصورت بازتر و روشنتری به موارد نامه شان و سوابق سیاسی شان نگاه خواهیم کرد و آن را به داوری عموم خواهیم گذارد.

\*\*\*

در آخر باید گفت با توجه به سوابق پرافت و خیز و نامتعادل آقای شعله سعدی، نامه ایشان را باید تلاشی دانست برای ماندن در تیر اخبار و ماندن در سطح شایعات اجتماعی. برای امثال ایشان هیچ چیز به اندازه ماندن در صدر عنوانهای خبری و شایعات، جذاب و حیاتی نیست. امثال ایشان، با هوش متوسط و البته با شامه تیزی که دارند، نقاط ملتهب جامعه را کشف کرده و مانند بمبی در شلوغی و هیاهو می ترکند. گاه آنقدر پرسر و صدا منفجر می شوند که تا مدتی به کانون توجه عمومی هم تبدیل می شوند و در افواه و شایعات جایی باز می کنند. اما نخبگان و آحاد جامعه ما، با دیدن این بمبهای گاه و بیگاه، دیگر از خواندن نامه امثال آقای شعله سعدی حتی دچار هیجان هم نمی شوند و بدانها وقعی نمی نهند.

آقای شعله سعدی در نامه خود بارها ادعا کرده که عده ای او را به جهت "حق گویی هایش" خواهند کشت! او از همین حالا برای مرگ قهرمانانه خویش، مرثیه و شعرهای اساطیری سروده و به نامه اش سنجاق کرده است! به عقیده من، اگر چنان کسانی هستند و حوصله پرداختن به آقای شعله را دارند، لازمست که به جای کشتن وی، درصدد درمان و معالجه او برآیند. زیرا آقای شعله جزو کسانی است که شوربختانه به بیماری بدخیم خودبزرگ بینی و جاه طلبی مزمن دچار شده و رقت آدمی را برمی انگیزند. روشن است که کوچکترین تعرضی به جان آقای شعله سعدی، بیش از هر نوشداروی دیگری، کام او را شیرین می کند و او را

به هدفهایش میرساند. آن اندازه که امر بر خود او مشتبه می شود که برآستی قهرمان واقعی و ناجی ملت است. نفس نگارش چنین نامه ای به رهبر يك کشور، خود بزرگترین موید و نشانه بیماری بدخیم ایشان است و تلاش بی حاصل وی برای کسب وجهه شجاعت و قهرمانی ملی، حقیقتاً "رقت بار است. با این حال؛ کافی است يك بار دیگر شعرهای انتهای نامه ایشان را بخوانید تا به ضرورت درمان سریع ایشان پی ببرید.

روز جمعه 15 آذرماه، در برنامه سینما 4، فیلم سینمایی "شبکه network" ساخته "سیدنی لومت" نمایش داده شد. در آن فیلم، "هاوارد بیل" مجری اخبار يك شبکه تلویزیونی، در مقابل دوربین اعلام میکند که تا دو هفته دیگر در مقابل چشم بینندگان تلویزیون، خود را خواهد کشت. بعد از آن توسط مدیران طماع شبکه، از او به عنوان يك مجری ناراضی و خطیب عصبانی استفاده می شود تا شمار بینندگان شبکه را افزایش دهد. خانم برنامه ساز (فی داناوی) در جایی میگوید: "مردم آمریکا کج خلق شده اند. مسئله جنگ، تورم و وا ترگیت و مواد مخدر آنها را عصبانی کرده است. ما به کسی احتیاج داریم که بتواند

خشم مردم آمریکا را اعلام کند. کسی که نمایانگر عصبانیت مردم از حکومت باشد. اینطوری شمار بینندگان ما معجزه وار بالا میرود."

همچنین بهترین کار برای دوستداران واقعی اصلاحات نیز آن است که بدون فوت وقت و به هر وسیله ممکن، از سخنان آقای شعله سعدی برآنت بجویند و دامان اصلاحات را از چنین روشهای مردودی پاک کنند. شاید نسل ما همواره باید در دو جبهه مشغول مبارزه اصلاحی و مستمر خود باشد. در يك سو باید با دشمنان و مخالفان رشد و بالندگی جامعه مان مبارزه کنیم و در جبهه دیگر، صف خواسته های برحق خویش را از کسانی مانند آقای شعله سعدی جدا نماییم. شاید این مبارزه دائمی و همیشگی، تقدیر محتوم نسل ما باشد. مبارزه ای که انگار هرگز پایانی نخواهد داشت.

ارنست همینگوی در جایی نوشته است: "زندگی زیباست و ارزش مبارزه کردن را دارد."

من با بخش دوم این جمله موافقم.

با بك داد

## متن اظهارات حسین موسویان

دیپلمات سابق جمهوری اسلامی و دلایل شکست سیاست گفت و گو با ایران

حسین موسویان، از دیپلمات های سابق در هیات مذاکره کننده ایران در مورد بحران هسته ای که چند سال پیش به آمریکا مهاجرت کرده و اکنون جزو پژوهشگران دانشگاه «پرینستون» است، در تحلیلی برای هفته نامه «فارن افرز» دیدگاه های خود را در مورد دلایل شکست سیاست گفت و گو با ایران و راه حل ها برای برطرف کردن این مشکل را ارائه می دهد.

وی در مقدمه مطلب خود می نویسد که در سیاست خارجی ایران همواره دو دیدگاه عمل می کرده، دیدگاهی که معتقد است ایران و آمریکا از طریق مذاکره می توانند به نوعی توافق برسند و دیدگاه دیگری که معتقد است آمریکا قابل اعتماد نیست. با اعمال تحریم های جدید و کنارگذاشتن سیاست گفت و گو عملاً آمریکا ثابت کرده که دیدگاه دوم در سیاست خارجی حکومت ایران حقانیت دارد.

او هشدار می دهد که سرمایه گذاری روی اختلاف نظرهای احتمالی بین مقامات ارشد ایران، دولت آمریکا را گمراه خواهد کرد چون مثل هر کشور دیگری سیاستمداران ایرانی نیز در مقابل اعمال نفوذ و تعرض یک قدرت خارجی اختلافات خود را کنار می گذارند.

حسین موسویان با اشاره به سوابق کار خود در نهادهای مهم مربوط به امنیت ملی و سیاست خارجی، خاطر نشان می کند که قریب به سی سال از مباحث مربوط به این دو دیدگاه در میان رهبران حکومت ایران با خبر بوده است. اولین تجربه شخصی او در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی و مسئله آزادی گروگان های غربی در لبنان بود.

به نوشته وی، جرج بوش پدر در آغاز ریاست جمهوری خود، پیام هایی برای تجدید یا بهبود مناسبات به ایران فرستاد و به اکبر هاشمی رفسنجانی رییس جمهور وقت ایران پیشنهاد کرد که اگر ایران گروگان های غربی را در لبنان آزاد کند در مقابل آمریکا اقدامات دوستانه ای در مورد ایران انجام خواهد داد.

حکومت ایران در مقابل خواستار بازگرداندن میلیاردها دلار دارایی های مسدود شده ایران توسط آمریکا و آزادی «شیخ عبدالکریم عبید» رهبر وقت حزب الله لبنان شد.

در زمان مذاکرات مربوط به گروگان های غربی در لبنان، دو دیدگاه اصلی در میان حکومت گران ایران در مقابل هم قرار گرفتند. هاشمی رفسنجانی معتقد بود که چنین توافقی می تواند زمینه را برای اعتماد سازی در تجدید مناسبات با آمریکا فراهم کند ولی آیت الله خامنه ای رهبر ایران هشدار می داد که اعتماد به آمریکا ساده لوحی است. آیت الله خامنه ای در آن زمان نیز همچون امروز معتقد بود که تنها هدف آمریکا تغییر رژیم در ایران است.

حسین موسویان سپس یادآوری می کند که دولت ایران در نهایت تصمیم گرفت که گروگان های غربی را در لبنان آزاد کند ولی دولت آمریکا نه اموال مسدود شده ایران را برگرداند و نه رهبر وقت حزب الله را آزاد کرد.

با وجود تمام این تجربه های منفی، آیت الله خامنه ای از اقدامات هاشمی رفسنجانی و در سال های بعد از اقدامات محمد خاتمی رییس جمهور بعدی ایران برای کاهش تنش با غرب جلوگیری نکرد.

به عنوان مثال ایران معاهدات مربوط به منع تولید و نابود کردن سلاح های شیمیایی و بیولوژیک را پذیرفت. ایران برای دوره ای تقریباً دو ساله با اقدامات آمریکا برای شکست طالبان در افغانستان همکاری کرد. و در سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ ایران در همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی اجازه داد از مراکز نظامی متعددی در کشور بازرسی شود و پروتکل الحاقی پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را نیز پذیرفت.

به گفته این دیپلمات سابق جمهوری اسلامی، با وجودی که ایران در این سال ها گام های موثری برای رفع تنش برداشت ولی آمریکا و غرب همواره ایرادها و شروط جدیدی را مطرح می کردند. نمونه آن شک و تردید در مورد نیت برنامه های هسته ای ایران، موضع ایران در قبال اسرائیل و یا واکنش های ایران به تسلط نظامی آمریکا بر منطقه بود. دولت آمریکا به جای پاسخ دادن به گام های مثبت ایران بر شدت تحریم ها علیه ایران و تلاش برای انزوی آن کشور افزود.

حسین موسویان نتیجه می گیرد که این رفتار آمریکا موجب تعجب آیت الله خامنه ای نشد. در تمام این مدت وی با مذاکرات مستقیم با

آمریکا مخالفت کرده و تاکید می کرد که آمریکا می خواهد از موضع قدرت و با اعمال فشار ایران را به تسلیم وادار کند. واکنش های خصمانه آمریکا و غرب به آنچه که از نظر رهبران ایران سیاستی میانه رو تلقی می شد در نهایت باعث شد که تندروها در سیاست داخلی ایران برتری پیدا کرده و زمینه برای قدرت گیری جناح احمدی نژاد را فراهم کرد.

با نگاهی به گذشته به سختی می توان تک تک گام ها و اقدامات دو طرف را که به وخامت روابط انجامید برشمرد و تحلیل کرد، اما غرب و به طور مشخص دولت آمریکا در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی فرصت های بسیار خوبی را برای تجدید مناسبات با ایران از دست داد. شکی نیست که هر دو طرف می بایست به تغییر جهت در مناسبات تعهد بیشتری نشان می دادند.

حسین موسویان در ادامه تحلیل خود در وب سایت «فارن افرز» به اقدامات باراک اوباما از جمله سخنرانی ها و پیام های وی در ماه های اول ریاست جمهوری اش برای تجدید مناسبات با ایران اشاره کرده و می نویسد با وجودی که رهبران ایران به توانایی باراک اوباما در حل معضلات و خصومت های قدیمی تردید داشتند ولی در نیت شخص او شک نکردند. به همین خاطر رهبران ایران تصمیم گرفتند این فرصت را آزمایش کرده و به احمدی نژاد اختیار بیشتری دادند که مناسبات با آمریکا را مدیریت کند.

احمدی نژاد با وجود همه شعارهای افراطی اش پیشنهادات و اقدامات مهمی برای آغاز گفت و گو با آمریکا انجام داد. طبق گفته های محمد البرادعی، رییس سابق آژانس بین المللی انرژی اتمی، رییس جمهوری ایران پیشنهاد مذاکرات مستقیم و بدون قید و شرط با دولت آمریکا را مطرح کرد و حتی توافق کرد که در افغانستان و سایر نقاط به آمریکا کمک کند. اما باراک اوباما هیچ پاسخی نداد.

حسین موسویان یادآوری می کند که تقریبا تمام غربی ها، ایران را مسئول وخامت در روابط دو طرف می دانند و نمونه برجسته آن را مذاکرات هسته ای پاییز سال ۲۰۰۹ ذکر می کنند. اما به فاصله کوتاهی پس از آن گفت و گوها، ایران از طریق محمد البرادعی اعلام کرد که حاضر است مستقیما با آمریکا مذاکره کند. واشینگتن این پیشنهاد را رد کرد. بعد از آن مذاکرات استانبول انجام شد که ایران با میانجیگری برزیل و ترکیه حاضر شد برنامه های هسته ای خود را با جامعه بین المللی هماهنگ کند. ولی آن طرح نیز از سوی

آمریکا رد شد.

در پاییز سال ۲۰۱۰ برای اولین بار دولت آمریکا نشانه ای از احتمال توافق نشان داد. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا، در مصاحبه ای با بی بی سی گفت که اگر ایران ثابت کند برنامه های هسته ای آن کشور شفاف و مسئولانه است می تواند به غنی سازی اورانیوم ادامه دهد. پس از آن ایران گام های دیگری برداشت از جمله معاون وزیر خارجه ایران در کنفرانسی در سال ۲۰۱۱ در سوئد، از معاون وزیر خارجه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان دعوت کرد تا برای مذاکرات مستقیم به تهران سفر کند. اما واشینگتن این پیشنهاد را رد کرد.

محمود احمدی نژاد در جریان سفر ماه سپتامبر سال ۲۰۱۱ به نیویورک ضمن اعلام خبر آزادی دو کوهنورد آمریکایی گفت اگر آمریکا اورانیوم با غلظت ۲۰ درصد را در اختیار ایران قرار دهد ایران طرح تولید آن را متوقف خواهد کرد. این اقدامی بزرگ برای رفع بسیاری از نگرانی های غرب بود که نشان می داد ایران واقعا به دنبال غنی سازی اورانیوم با غلظت بالا نیست.

اما دولت آمریکا به این پیشنهاد نیز پاسخ رد داد و چند ماه بعد هم از تمام نفوذ خود استفاده کرد و به گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ایران اتهامات جدید و بزرگی را افزود. اعمال تحریم های شدید علیه بانک مرکزی و صادرات نفت خام ایران، پیشنهاد قطعنامه ای برای محکومیت ایران به بهانه حمایت از تروریسم در شورای امنیت و طرح قطعنامه ای در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد اقدامات شدیدی هستند که آمریکا در ماه های اخیر علیه ایران انجام داده است.

حسین موسویان در پایان تحلیل خود نتیجه گیری می کند که این اقدامات آمریکا نشان می دهند که سیاست رفع تنش و تجدید مناسبات باراک اوباما شکست خورده است. در حقیقت همه این موارد در تایید نظریه آیت الله خامنه ای است که معتقد است هدف نهایی آمریکا تغییر رژیم در ایران است. درهای تجدید رابطه تقریبا بسته شده اند و اگر آمریکا می خواهد از فرصت های ناچیز باقی مانده استفاده کند باید صراحتا و در عمل نشان دهد که هدف آن سرنگونی حکومت ایران نیست.

اما برای حرکت موثر و هدفمند به سمت تجدید مناسبات دو کشور ایران

و آمریکا باید یک چهارچوب کاربردی شامل همه موارد اختلاف برانگیز از جمله برنامه هسته ای، امنیت در منطقه و نقش ایران را تنظیم کرده و به صراحت مشخص کنند هر یک حاضر هستند چه امتیازاتی داده و نتیجه این تفاهم برای هر یک از دو طرف چه خواهد بود. در یک چنین چارچوبی، ایران و آمریکا زمینه های همکاری فراوانی دارند، از وضعیت افغانستان گرفته تا مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر.

من به خوبی از خطراتی که وضعیت بحرانی فعلی می تواند در پی داشته باشد اطلاع دارم و معتقدم که هر دو حکومت باید در سیاست های خود تجدید نظر کنند. با وجود تمام هیاهوهای موجود در عرصه بین المللی که تنش در روابط ایران و آمریکا را منعکس می کند، من معتقدم که ضمن پذیرفتن حق مشروع ایران برای دستیابی به انرژی هسته ای دو طرف می توانند به یک توافق صلح آمیز دست یابند.

---

## ایدئولوژی شیطان!

ایدئولوژی شیطان!

منطق باینری مستحکم ترین سازه استدلالی در حوزه گزاره های ابطالناپذیر (یقینیات) است همچنان که همین منطق تا آن درجه استعداد دارد تا با ورودش به جهان گزاره های ابطالناپذیر (نسبیات) مبدل به مخرب ترین و مناقشه آمیزترین استنتاجات منطقی شود!

مخرب ترین کاربرد منطق باینری زمانی است که این منطق ستروانه با یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی (بود شناسانه) به جهان آگزیولوژی (ارزش شناسانه) میانبر زده و جااعلانیه از «بودها» استنتاجات ارزش داورانه اخذ کند.

محل منقشه آنجاست که منطق باینری از جهان گزاره های ابطالناپذیر به جهان گزاره های ابطالناپذیر ریزش کند.

ریزشی که محصولش نامحدود تلقی شدن پدیده های محدود خواهد بود.

خبط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که از «هستیها» استنتاجات ارزشی گرفته و «تفاوتها» را مبنای «تبعیض» قرار می دهند!

منطق باینری ناظر بر جهان مطلقات و یقینیات و گزاره های ابطالناپذیر است:

هستی یا عدم - صدق یا کذب - روشنائی یا عدمروشنائی - خدا یا غیرخدا - خیر یا شر.

ریزش منطق باینری از حوزه آنتولوژی (بودشناسی) به حریم آگزیولوژی (ارزششناسی) را می توان گرانیگاه خلق و بسط «ایدئولوژی شیطانی» محسوب کرد که طی آن شیطان «بود» از «آتش» خود را ملاک تفاوت حامل تمایز و تفاخر و ارجحیت و ارشدیت و تشخیص و تکبرش بر «خاکبودگی» انسان قرار می‌دهد!

در چنین بدآیندی، منطق شیطان ناظر بر «ارزشگذاری خویشکامانه» بر تفاوت‌های «هستی‌شناسانه» است.

ایدئولوژی که طی آن تفاوت‌های ذاتی و مورفولوژیک (ریخت شناسانه) ملاک ارجحیت‌های ناموجه و ارزش‌داورانه قرار می‌گیرد و پیرو تقید به چنین تفرعنی است که شیطانانه «تفاوت» را مبنای «تمایز» قرار می‌دهند.

تفاوت نمی‌تواند مبنای تمایز باشد.

«سیاه و سفید»، «فقیر و غنی»، «شهری و روستائی»، «باسواد و بی‌سواد»، «زن و مرد» هر چند متفاوتند اما چنین تفاوتی افاده معنای مزیت و برتری یکی بر دیگری جز به اعتبار منزهی و پارسائی نمی‌تواند بکند.

ایرانیان به لحاظ تاریخی و به اقتفای ثنویت زرتشتی، آلوده‌ترین ملت‌ها به چنین ایدئولوژی و شیطانیت‌اند!

به اعتبار ابتلای ایرانیان به همین «ایدئولوژی شیطانی» نامحتمل است پاسخ یک ایرانی به یک پرسش مفروض در قبال یک انسان مفروض مبنی بر آنکه «آقای ایکس چگونه انسانی است؟» بیرون از دو گانه «آدم خوبی است» یا «آدم بدی است» چیز دیگری باشد! این تقریباً از محالات است چنانچه توقع شود یک ایرانی در پاسخ به پرسش فوق فرضاً بگوید:

«آقای ایکس فردی خوش خُلق اما در عین حال کاهل است و هم چنان که آدمی راستگو است اما ضریب مسئولیت‌پذیری‌اش پائین است. از نظر روانی فردی برون‌گرا و خیر و اهل انفاق است. خانواده‌دوست و اجتماعی است اما در عین حال محافظه‌کار بوده و ضریب پذیرش پائین است. خوش‌لباس و خوش‌بویان و مبادی آداب است اما مناسباتش با خانواده پدرسالارانه بوده و در مناسبات اجتماعی رفیق‌باز و تفرج طلبند و ...»

توقع شنیدن چنین پاسخی از یک ایرانی چیزی در حد محال است! برای یک ایرانی، پاسخ دادن در «دوگانه باینر» بمراتب سهل‌تر و مقبول‌تر از آنست تا خود را در پاسخ‌های فاسفسوز و کثیرالابعاد معطل و معذب نماید.



برای یک ایرانی با چنان الگوریتم مفروضی تنها دو گزینه محلی از اعراب دارد:  
خوب یا بد!

در ماتریس جهان‌شناختی و ایدئولوژی شیطانی از نوع ایرانی انسان یا قدیس است یا ابلیس!  
یا اهورا است یا اهریمن!  
یا خیر است یا شر!  
یا درست است یا غلط!  
یا سیاه است یا سفید!  
یا فرشته است یا دیو!  
یا پاک است یا پلید!  
یا قهرمان است یا هیولا!  
یا راهبه است یا فاحشه!  
یا مدرن است یا سنتی!  
یا شهری است یا دهاتی!  
یا باشعور است یا بی شعور!  
یا باسواد است یا بی سواد!  
یا روشنفکر است یا مرتجع!  
یا آلامد است یا اُمُل!  
یا دنیوی است یا اخروی!  
یا علمی است یا دینی!

خیزشی آپارتایدی که به اقتفای «منطق باینری» جامعه را دچار ثنویت کرده و طی آن طرفین هر کدام مدعی برتری و تفاخر ذاتی خود در مقابل کهتری و سفلگی ذاتی طبقه مقابل خود می‌باشند!

---

#داریوش سجادی

---

## کاش سیاست درب داشت!

کاش سیاست درب داشت!

تخصص یعنی وقتی دندان درد می‌گیرید بدون توجه به فرمایشات و نسخه «خاله کوکب» و سوزاندن سرگین و قرار دادنش روی دندان! به دندانپزشک رجوع می‌کنید!

تخصص یعنی وقتی موتور خودروی شما خراب می‌شود بدون توجه به فرمایشات «کریم‌اقا بقال» و بدون تعلل به مکانیک متخصص مراجعه می‌کنید!

علیرغم این بدلیل کوتاه بودن دیوار سیاست در ایران هر نورسیده و ابجدناخوانده در دنیای سیاست تا آن اندازه جسارت دارد تا فوق تخصصی‌ترین نسخه‌های سیاسی را برای مسائل مبتلابه تحلیل و تجویز کند.

مشکل وقتی حادتر می‌شود که نیم ابجدخوانده‌های دنیای سیاست نیز مانند خانم فرزانه روستائی بدون کمترین التفات به مفردات و محکمت و متعلقات دنیای سیاست از خود سیاست متبادر می‌کنند و بر این تبادر خود نیز ابرام ورزیده و می‌نازند.

فرزانه روستائی روزنامه‌نگار سابق در روزنامه شرق که چند سالی است مقیم سوئد شده و کماکان در کسوت روزنامه‌نگاری امرار معاش می‌کند متن ضمیمه درباره «شیوه برخورد پایوران حکومت ایران با کرونا» را (تصویر بنفش) تحریر کرده بدون آنکه به بزرگی و مهابت ادعای بدون استناد خود و تقید به لوازم سندمحور چنین اتهامات سنگینی التزام داشته باشد.

اما طبیعی است در دنیائی که روزنامه‌نگاری بدون فکت و صرف ادعا و سیاه‌نمائی علیه ایران از جانب ممالک راقیه قدر می‌بیند طبیعتاً به سپهسالاران این عرصه مدال می‌دهند تا با «ژنرال‌سازی جعلی» توازن قوای رسانه‌ای را بنفع سیاه‌لشکر قلمدار خود در مقابل روزنامه‌نگاری متعهدانه و متخصصانه بر هم زنند!

روستائی نیز بر همین منوال در توهم «امیل زولائی» انشای «من متهم می‌کنم» می‌نویسند تا برای «دریفوس» تخیلی‌شان قهرمان مفروض انگاشته شوند! و یک چیز را خوب می‌دانند و آن اینکه همه چیز می‌دانند!

لاکن برخلاف باورداشت متوهمانه‌شان و بقول «آرتور کستلر» در «از ره رسیدن و بازگشت» ایشان جملگی سیندرلاهایی‌اند که در هیچ مجلس رقصی از ایشان دعوت به عمل نیآمده و لاجرم در زمین سیاست خوشرقصی می‌کنند!

#داریوش\_سجادی

#فرزانه\_روستائی

# آرزو ترا پی!

آرزو ترا پی!

انیمیشن «در جستجوی نیمو» Finding Nemo داستان مِهیج گمشدگی یک دلقک‌ماهی در سواحل سیدنی استرالیا است که سال ۲۰۰۳ توسط کمپانی دیسنی تولید و برنده اسکار شد.

قسمت پایانی این انیمیشن «تمثیلا» شرح حال قابل ترحمی از وضعیت اپوزیسیون برانداز جمهوری اسلامی را هم‌سان سازی می‌کند که شایسته عبرت است.

اپیزودی که طی آن ماهیان اسیر در آکواریوم، هر چند موفق شدند با توسل و استقرار در کیسه‌های پلاستیکی و وکیوم شده خود را به دریای آزاد و «آزادی» برسانند اما بعد از مواجهه ناتوانی و بی‌عملی منتج از اسارت در سلول‌های پلاستیکی نوین‌شان، فرجام آن آزادی محاسبه نشده را تنها با یک سوال تمام کردند:

Now What?

شبکه تلویزیونی «من و تو» لابراتواری ارزشمند از گونه‌شناسی همین «اپوزیسیون مهجور» را نمایندگی و میزبانی می‌کند که طی یک سال گذشته با مخارجی سرسام‌آور سنگین‌ترین آتش تهیه را جهت بی‌فروغ کردن انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفندماه را لجستیک و عهده‌داری کرد و در فردای اعلام نتایج انتخابات پس از زوال ابتهاج اولیه‌شان بوضوح یک

NowWhat?

ببوتانه را می‌شد در ناصیه‌شان مشاهده کرد!

شبکه «من و تو» بدون مجامله شاخص و کانون اصلی بیماری مخالفان برانداز جمهوری اسلامی است که به شفاف‌ترین شکل ممکن درد اصلی مخالفان و لزوم درمان ایشان را برون‌ریخت می‌کند و بر همین منوال بعد از ۴ دهه «رویاندیشی و آرزو ترا پی» قابل توجیه خواهد بود چنانچه دلسوزان نظام با استراتژی «تمهید مخالف دانا» حزم‌اندیشانه به کمک این اقشار آمده و لااقل آموزش شیوه شایسته مخالفت و راهکار بایسته مبارزه متکی بر عقلانیت را به ایشان و برای ایشان بسترسازی و آموزشگاهی کنند.

قدر مسلم برخورداری از «مخالف دانا» این امکان را فراهم می‌کند تا طرفین در چالش با یکدیگر ورز یا بند و عمق و سطح نزاع‌شان را کیفیت و حیثیت بخشند.

مع‌الاسف براندازی‌طلبان در جمهوری اسلامی ضعیف نیستند، مریضانند و اطفالی را می‌مانند که از شدت «دماغ‌وژی» محتاج «شدت پداکوژی»

بنیادگرایان نه‌اند!  
ایشان سندروم «بارون دروغگو» را می‌مانند که سفیهانه در «ناگریزی  
فرو رفتن در باتلاق» گیسوان خود را بالا می‌کشند تا بدانوسیله  
بتوانند از مهلکه بگریزند! (تصویر ضمیمه)  
مشکل نظام با این اپوزیسیون زیاده‌خواهی ایشان نیست، ژاژخائی  
ایشان است.

این بخش از اپوزیسیون قبل از آنکه با جمهوری اسلامی مشکل داشته  
باشند از جوار شیزوفرنی اجتماعی مبتلابه‌شان زجر می‌کشند. رنجش  
ایشان از جمهوری اسلامی گرفتاری ایشان در دوگانه «خوشزیستی با لایف  
استایل غربی» و تباین آن با «بهزیستی مستظهر به مفاهیم و الگوهای  
مذهبی» است.

ایشان گرسنگانی را می‌مانند که در حسرت این‌همانی با غربی‌ها در  
«دیزی‌سرا» ژیگو سفارش می‌دهند!

#داریوش\_سجادی

#اپوزیسیون

#تلویزیون\_من\_و\_تو

#شیزوفرنی

---

## پاسخ به توییت ترامپ

ترامپ در توییتی مدعی شده ؛ ( ایران، برای تاسیسات آمریکایی مستقر  
در عراق در حال برنامه ریزی هست تا یک حمله ی غافلگیرانه انجام  
دهد... )

👉 بقلم #پرستو\_مروجی ☐

توییت پرزیدنت ترامپ یک برداشتِ دو وجهی است .  
■ برداشت کلی-☐ پلنِ این توییت، نیروهای مقاومت عراق است.

وجه اول-☐ تهدید دو جانبه برای ایران و نیروهای مقاومت عراق در  
پی حمله ی کوبنده نیروهای مسلح در پاسخ به شهادت سپهد سلیمانی

وجه دوم -☐ دستِ پیش گرفتن تا احتمال حمله ی نیروهای مقاومت عراق  
را پاتک زدن

نتیجه کلی- ایجاد جنگ روانی برای مردم عراق و کاشتن بذر نفرت در  
دل مردم عراق از ایران